



پرنال جامع علوم انسانی

بخش رجال

مسئول: ابوالفضل شکوری

سیره صالحان

از آنجا که زندگی مردان و زنان بزرگ خداترس، آرمان‌خواه و در يك كلمه صالحان پر از نمونه‌ها و موارد ايشار، تقوا، تلاش و تحرك، سازندگی و پویائی است، و مطالعه آن می‌تواند در متن و عمق زندگی فردی و اجتماعی انسان تأثیر بگذارد و در رودرروئی با مشکلات و بن‌بستها، راهنما و رهگشای آنان شود، نویدیهها را از میان بردارد و بزرگ‌منشی و بلنداندیشی را به آنان بیاموزد. از این‌رو بر آن شدیم که از این پس در بخش رجال نشریه «یاد» ستون مستقلی تحت عنوان «سیره صالحان» داشته باشیم و حتی‌الامکان در هر شماره زندگینامه بزرگ‌مرد یا رادزنی از زمره صالحان و شایستگان تقدیم خوانندگان کنیم تا از این رهگذر، ضمن معرفی و احیاء شخصیت معنوی آن فرد مؤمن و صالح، درس‌مایه‌ای نیز برای حق‌جویان و تلاشگران راه خودسازی و جامعه‌سازی فراهم آید که از رسول خدا (ص) روایت شده است: «هرکس زندگینامه مؤمنی را بنویسد گوئی او را زنده کرده است.»^۱

این زندگینامه‌ها کلاً مربوط به تاریخ معاصر خواهد بود و در این شماره به عنوان نخستین مقاله، مروری داریم بر زندگینامه عالم مبارز و مهاجر آیت‌الله حاج سید مصطفی خمینی (ره) به مناسبت سالگرد شهادت ایشان که درگذشت مشکوک و مظلومانه او اولین جرقه آذر انقلاب اسلامی و در آتش سوختن و انقراض رژیم فاسد شاهنشاهی در ایران گردید.

آشنائی با:

مهاجر شهید سید مصطفی خمینی

۱- از ولادت تا بلوغ

... آن روز سالنمای هجری شمسی رقم ۱۳۰۹ را نشان می‌داد، که با ماه رجب سال ۱۳۴۹ هجری قمری مطابقت می‌نمود، و بدون اینکه به‌طور رسمی اعلان شده باشد، سراسر ایران مسلمان سوگوار مرگ انقلاب مشروطه خود بود که با کودتا و سلطه دیکتاتوری بیست‌ساله قزاق پرورده بریتانیا «رضاخان میرپنج»، آخرین دم و بازدم- های آن نیز کاملاً بریده شده بود؛ و صاحبان و پدیدآورندگانش مسلوب‌الیه‌گردیده و در خیابانها و خانه‌های خود ترور شده و یا در زندان‌ها و بیمارستان نظمیة رژیم کودتا با تزریق آمپول مرگ جان سپرده، یا همچون آیت‌الله سید حسن مدرس در دورافتاده‌ترین و بدآب و هواترین نقطه خاک به‌خون کشیده وطن، همچون «قلعه خواف» و امثال آن، به‌زنجیر اسارت کشیده شده بودند.

در آن ایام ترک‌تازان رژیم کودتا با حمایت پنهان و آشکار بریتانیا، به‌عنوان وارثان نظام دوهزار و پانصدساله ستم‌شاهی، در ظاهر مسلط بر اوضاع، بر اریکه قدرت و حکمرانی تکیه داشتند.

در این میان طبق سنت الهی در آفرینش، روند زندگی همچنان جریان داشت؛ بسیاری از آدمیان می‌مردند و بسیاری دیگر متولد می‌شدند. در شهر مذهبی و مقدس «قم»، در میان نوزادان آن‌سال در برج «آذر» کودکی تولد یافت که به‌مناسبت نام جد پدری شهید و مقتولش «سید مصطفی»، او را نیز «مصطفی» نامیدند. پدر بزرگوار، حکیم و دانشمند این کودک که در حوزه علمیه آن روز قم، دانشمندی بنام و شناخته شده بود، در میان فضلا و روحانیون آن زمان به‌عنوان «حاج آقا روح‌الله خمینی»، مورد احترام بود.

... آن روز جز خداوند هیچ‌کس نمی‌دانست که سالها بعد، روزی مرگ مظلومانه این «نوزاد آذر» همچون آذرخشی سوزان و روشنگر شکوفائی انقلابی بزرگ در جهان را به‌پانه گردیده و در انقراض و سرنگونی رژیم از درون پوسیده دوهزار و

پانصدساله شاهنشاهی در ایران، و جانشینی و استقرار نخستین حکومت اسلامی در عصر غیبت، نقشی اساسی خواهد داشت. اما تقدیر خداوند چنین بود و مرگ حیات آفرینش، چنانکه پدر عارف و بزرگوارش حضرت آیت الله العظمی امام خمینی فرمودند «از الطاف خفیه الهی بود»^۲، چنان موجب بیداری و خشم و خروش ملت مسلمان ایران و از هم پاشیدن و دریده شدن تار و پود نظام فرسوده ستم‌شاهی گردید که در وهم و خیال هیچ فردی به‌سادگی نمی‌گنجید. همان‌طوری که تولدش در ماه آذر بود، مرگش نیز آذرخشی بر هستی سلاطین و ستمگران گردید.

«سید مصطفی» دوران کودکی را پشت سر می‌گذاشت و در دامن مادری با تقوا و پدری دانشمند و فقیه، در محیطی آکنده از معنویت و عرفان، رشد می‌کرد. او هرچند که در بسیاری از رفتارهای فردی و اجتماعی خود مانند سایر کودکان شهر بود، لکن گاه به‌گاه، برخی حرکات و رفتارهای شگفت‌آور و نادر از او سر می‌زد که نظر هر بیننده‌ای را به‌خود جلب می‌کرد، و چنان می‌نمود که نشانه‌هایی از «نبوغ» در این کودک دیده می‌شود. چرا که نوابغ دارای نیروهای خاصی هستند و این نیروها پیوسته برای نشان دادن خود دریچه‌ها و زمینه‌های گوناگونی را لازم دارند و در نتیجه در رفتار دارندگانشان بازتاب پیدا کرده و باعث بروز کنش و واکنش‌های فوق‌العاده در صاحبان خود می‌گردند، و همین رفتارهای فوق‌العاده هستند که موجب حیرت و شگفتی افراد ناظر می‌گردند.

بر مبنای گزارش ناظران، «سید مصطفی خمینی» در دوران کودکی خود دارای چنین وضعیتی بود که در مجموع جرأت، جسارت، شجاعت و فوق‌العادگی او را نشان می‌داد.

۲- از تلمذ تا اجتهاد

«سید مصطفی خمینی» که کودکی لاغراندام و در عین حال پر تحرک و پرنشاط بود، نخست به‌مدرسه رفته و دوره ابتدائی را به‌پایان رسانید. «علاقه مفراطش به اسلام و جامعه روحانیت و راهنمایی‌های پدر بزرگوار و دوستان صالحش سبب گردید که بعد از اتمام دوره ابتدائی به‌جمرگه طلاب حوزه قم به‌پیوندد». یکی از دوستان و معاشرت‌کنندگانش در این‌باره می‌گوید:

«او در سن پانزده سالگی به‌تحصیل علوم اسلامی پرداخت. و از ایشان شنیدم که در سن ۲۷ سالگی شایستگی و قوه استنباط احکام پیدا کردند، یعنی بدرجه اجتهاد رسیدند.»^۳

«سید مصطفی» که اکنون به‌جمرگه طلاب حوزه پیوسته بود و در راه فراگیری علوم

اسلامی بی‌وقفه تلاش می‌کرد، نیرو و انرژی فوق‌العاده خود را، به‌گونه کامل برای کسب دانش وقف کرد و شبانه‌روز در تمقیب مقصد مقدس خود تلاش می‌نمود. از این‌رو در اندک مدتی از اقران خود پیشی گرفته و به‌رشد فرهنگی و علمی ارزشمندی دست یافت. یکی دیگر از آشنایان و دوستان او در این باره چنین می‌گوید:

بر اثر نیروهای اضافی که همه نوابغ دارند، و این نیروها باید بگونه‌ای مصرف شود. مرحوم شهید مصطفی خمینی نیز در دوران اوایل بلوغ خود به سرگرمی‌هایی اشتیاق می‌ورزید، ولی از آنجا که خداوند خواسته بود او یک محقق متبحر و دانشمند باشد، بر اثر محیط و مصاحبت‌های سالم، مسیر ایشان عوض شده و صرفاً معطوف کسب کمال و تحصیل دانش گردید. روی همین اصل بود که ایشان در طی دو سال و چند ماه کتاب‌های سیوطی، معالم، حاشیه ملاعبدالله، شمسیه، مجموع مطول و قسمتی از شرح لمعه را با درس خصوصی به‌پایان رسانید^۴.

یعنی ایشان دروسی را که دیگران به‌طور معمول در چهار - پنج سال فرا گرفته و به‌پایان می‌رسانند، در عرض دو سال و اندکی فرا گرفته است. و بدین‌وسیله دروس مقدماتی و ادبیات عرب را به‌پایان برده و وارد دوره‌ای گردیده است که در اصطلاح حوزه به‌آن «دوره عالییه سطح» و یا به‌طور خلاصه «سطح» می‌گویند. «آقا سید مصطفی خمینی» که اکنون از طلاب پر تحرک و شناخته شده حوزه علمیه شده بود، پس از اتمام دانش‌های مقدماتی و پیش‌نیاز حوزه، در نزد کارآموزان آن، «دوره سطح» را نیز پای درس اساتید مهمی همچون حضرات آیات مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری، شهید صدوقی، سلطانی، حاج شیخ محمدجواد اصفهانی و غیرهم تلمذ نموده و در ۲۱ سالگی به‌حوزه درس خارج‌فقه مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی راه یافت. و خارج علم اصول را نیز در محضر پدر بزرگوار خود استفاده کرده.

آن بزرگوار، آموزش دوره سطح را همراه با تدریس دروس پائین‌تر ادامه می‌داد؛ و همین شیوه باعث کسب تبحر بیشتری برای وی در علوم و فنون اسلامی گردید؛ به‌گونه‌ای که درباره‌اش چنین گفته‌اند:

او چنان در فهم درس و پیمودن راه‌های کمال مستعد بود که بعد از آنکه منظومه حکمت [ملاهادی سبزواری و یکی از متون مهم و دشوار فلسفی و کتب درسی حوزه‌ها] را نزد استادی آموخت، بلافاصله به‌تدریس آن پرداخت^۵. و در سال ۱۳۴۰ ش. ایشان در مدرسه حجتیه منظومه حکمت تدریس می‌کردند. در درس ایشان شاگردان فاضل و دانشمندی حاضر می‌شدند^۶.

اکنون «آقامصطفی» دیگر يك نام آشنا و شناخته شده برای طلاب و فضلاء حوزه علمیه قم بود. او به طور فعال در درس‌های خارج فقه و اصول، یعنی عالی‌ترین دوره تحصیلات حوزه‌ای، اساتید و مراجع بزرگی همچون آیت‌الله داماد، آیت‌الله العظمی بروجردی و والد مکرمشان شرکت می‌کرد. چنانکه مباحث فلسفه را نیز براساس درسی از قبیل کتاب «اسفار» ملاصدرا و غیره، در نزد اساتید و فیلسوفان نامداری همچون علامه سید محمدحسین طباطبائی، آیت‌الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی و امثال آنان به تلمذ پرداخته و مراتب عالیة علمی را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت، و در سنین جوانی در محافل علمی آن روز حوزه شناخته و نام‌آور گردید.

در اواخر اقامت حاج آقا مصطفی در قم، ورودش به صحنه سیاست و مبارزه با طاغوت، چهره محققانه و علمی جوان او را، عظمت و ابهت دیگری می‌بخشیده و در ردیف رجال جوان و امیدهای آینده حوزه علمیه قرار داد. در این مرحله او دیگر به عنوان يك استاد مبارز و شجاع برای فرزندان حوزه مطرح بود و در دل‌های طلاب آگاه جای داشت. خواص او را به عنوان «مجتهد مسلم» می‌شناختند و عموم نیز با دید بزرگی و عظمت می‌نگریستند. او آن چنان محبوبیت یافته بود که در مناسبت‌های خاص از طرف طلبه‌ها و مردم مورد استقبال قرار می‌گرفت؛ به گونه‌ای که بعد از تبعید امام خمینی به «ترکیه»، وقتی که آیت‌الله حاج سید مصطفی خمینی بعد از ۵۷ روز از زندان رژیم پهلوی آزاد گردیده و بدون اطلاع قبلی وارد صحن حرم حضرت معصومه (ع) گردید، روحانیون، طلبه‌ها و مردم قم به محض اینکه از آزادی و حضور ایشان در صحن آگاهی یافتند، دور او گرد آمده و در اوج اختناق بعد از قیام ۱۵ خرداد، استقبال و تمجید بسیار با شکوهی از ایشان به عمل آوردند. دوست قدیمی و هم‌مباحثه دوران طلبگی ایشان آیت‌الله فاضل لنکرانی، در این باره چنین می‌گویند:

به لحاظ اینکه ما همیشه با مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی نزدیک بودیم و از همان دوران دبستان و رشته روحانیت با ایشان بودیم، خاطرات زیادی داریم، و ایشان را از نزدیک خوب می‌شناسم... از نظر فضیلت علمی بنظر من سالیان دراز بود که مرحوم حاج آقا مصطفی يك مجتهد مسلم، کامل و صاحب نظر در فقه، اصول، فلسفه، رجال، تفسیر و سایر علوم اسلامی بود...

خاطره‌ای از مرحوم حاج آقا مصطفی بیام آمد بدین مضمون که بدنبال تبعید امام به ترکیه، آقای حاج آقا مصطفی بازداشت شده و حدود دو ماه در زندان بودند. البته تأثیراتی هم در این دو ماه روی افراد چپ‌گرا گذاشته بودند و آنها را نسبت به اسلام متمایل کرده بودند، بالاخره در زندان از

طرف سازمان امنیت یا ایشان صحبت شد که شما می‌توانید از زندان آزاد شوید مشروط به اینکه به همان ترکیه پیش پدرتان بروید، ایشان هم این شرط را می‌پذیرد، لکن اضافه می‌کند که پس من چند روزی به‌قم بروم و آنوقت به ترکیه می‌روم، او را آزاد کردند و ایشان به‌قم آمدند و با استقبال عجیبی از مردم روبرو شدند، با اینکه ایشان بدون اطلاع در بدو ورود به‌حرم مطهر رفتند و به‌محض اینکه مردم از این واقعه اطلاع پیدا کردند، جمعیت کم‌سابقه‌ای در همان صحن مطهر ایشان را استقبال کرده.

چنانکه ملاحظه می‌فرمائید آقای فاضل ضمن نقل حادثه استقبال مهم روحانیون و مردم از ایشان، از نظر مراتب علمی نیز اجتهاد مسلم آن مرحوم را مورد تأیید و تصدیق قرار داده‌اند. البته کتابهای اصولی و تفسیری به‌یادگار مانده از ایشان نیز به‌خودی خود اسناد زنده‌ای از اجتهاد آن مرحوم به‌شمار می‌آیند.

۳- بر کرسی تدریس

حاج آقا مصطفی تا زمانی که از قم به ترکیه تبعید نشده بود، همچنان در کنار تحقیق به تدریس علوم حوزه‌ای ادامه می‌داد و زمانی هم که از ترکیه به نجف اشرف منتقل و مجبور به اقامت اجباری در آنجا گردید، علاوه بر اینکه یار و مددکار امام خمینی در مبارزه بود، اداره دفتر و پاسخگویی به مراجعین مختلف و ایفای نقش «رابط» امام با برخی از مراجع بزرگ نجف مانند آیت‌الله سید محسن حکیم و دیگر کارهای لازم را نیز به‌عهده داشت، با این همه به تحقیق و تألیف کتب و تدریس خارج اصول نیز اشتغال داشت. چنانکه در کتاب «شهدای روحانیت» نیز ثبت شده «ایشان هنوز به سی‌سالگی نرسیده بود که به مرتبه اجتهاد برآمد و ده‌سال در نجف خارج اصول تدریس می‌کرد»^۹. درس خارج اصول فقه حاج آقا مصطفی در نجف غرور بی‌اساس برخی از ناآگاهان و یا مغرضان را شکست. آنان باور نمی‌کردند این درس ادامه پیدا کند و چنین می‌پنداشتند که چندی بیشتر به‌طول نمی‌انجامد. در این رابطه آقای محتشمی یکی از شاگردان مرحوم حاج آقا مصطفی اظهاراتی دارد که قابل توجه می‌باشد:

در نجف در حدود دوازده نفر بودند که از حاج آقا مصطفی تقاضای تدریس خارج اصول را کردند، ایشان قبول کردند، و آن زمان [بعضی در] نجف دارای غرور خاصی در خارج اصول بودند و به‌غیر از خودشان هیچ‌کس را قبول نداشتند، و به‌همین خاطر خیال می‌کردند که حاج آقا در کار تدریس این می‌مانند، ولی همانطور که غرور آنها برای درس فقه توسط امام شکسته شد، این‌بار هم بی‌اساسی نظرشان در مورد درس خارج اصول ثابت گردید.^{۱۰}

آقای سید محمد سجادی یکی دیگر از شاگردان آن مرحوم که دوره تفسیر ناتمام و نیز جلد اول از کتاب «تحریرات فی الاصول» حاج آقا مصطفی را نیز به چاپ رسانده است، راجع به حوزه درسی آن مرحوم سخنی دارد که اجمال آن چنین است: از مکتب و محفل درس استاد بزرگ، زنده‌کننده شریعت محمد(ص)، بت شکن قرن ما، امام خمینی دامت برکاته، گروهی از دانشمندان و فقهای بزرگ فارغ التحصیل شدند که از جمله آنان استاد علامه ما شهید آیت الله حاج سید مصطفی خمینی قدس سره می باشد، که به راستی جسماً و روحاً فرزند پدرش بود...

... او که با دو پال علم و تقوا پرواز می کرد، در تبعیدگاه خود نجف اشرف حوزه تحقیق و تدریس خود را دایر نمود، در محاضرات او پژوهش‌هایی که در بردارنده نتیجه تحقیقات بزرگان از سلف صالح ما، همراه با نقد و اصلاح و تبیین می باشد...۱۱

برگزاری درس خارج اصول ایشان در نجف و استمرار طولانی آن غرور علمی دروغین برخی از معمین مخالف انقلاب اسلامی را شکست، برخی از شاگردان دوره درس خارج ایشان عبارتند از آقایان حکمت - امام جمعه فعلی شهرستان گناباد -، محتشمی - وزیر فعلی کشور -، حلیمی کاشی، امامیان و امثالهم که هر کدام در جایی مشغول به خدمت می باشند.

۴- در مسند تالیف

او نه تنها در زمینه تدریس و شاگردپروری فردی پر تلاش و موفق بود، بلکه در زمینه پژوهش و نگارش و تالیف کتابهای سودمند نیز بسیار موفق و پیشاهنگ به حساب می آمد.

برخی از آثار قلمی و تالیفات ایشان که به چاپ رسیده و پخش شده است، نشانگر عظمت علمی آن مرحوم و ژرفائی و گستردگی پژوهش‌های او در زمینه‌های مختلف می باشد. حاج آقا مصطفی در تفسیر قرآن مجید که به همت برخی از یاران و دوستانش به چاپ رسیده، بیانگر ابتکار، تتبع گسترده و مایه علمی و توان اظهار نظر او درباره مسائل تفسیری است.

او هر آیه از آیات قرآن مجید را از ابعاد گوناگونی مانند جنبه‌های ادبی، کلامی، فلسفی، فقهی و غیره مورد توجه قرار داده و متناسب با حال و موقعیت، مطالب انبوهی را گردآوری، تالیف و در نهایت نقد و بررسی کرده است. نوشته او در این مورد با طرح تفسیر نانوشتۀ آیت الله شهید سید حسن مدرس همسویی و هماهنگی دارد.

در میان اوراق دستنویس باقی مانده از مرحوم مدرس، قدس سره، پیش نویس طرح تفسیری وجود دارد که اخیراً شناسائی و ملاحظه شده است. آن طرح مشابهت زیادی با طرح کتاب تفسیر مرحوم حاج آقا مصطفی دارد. با اینکه طرح مدرس جزء اسناد خانوادگی بوده و تا همین یکی و دو سال اخیر در هیچ جا منتشر نگردیده و رؤیت نشده بود.

طرح مدرس در میان اوراق شخصی قرار داشت و آنرا آماده کرده بود تا برآن اساس تفسیر قرآنی نوشته شود و در مدرسه سپهسالار سابق مورد تدریس قرار بگیرد. اما بر اثر بازداشت و زندانی شدنش توسط دستگاه رضاخان میرپنج و عمال انگلیس در ایران نتوانست طرح خود را تبدیل به کتاب کند و به شهادت رسید. می توان گفت آیت الله سید مصطفی خمینی در آن بخش از کتابش که آنرا تمام کرده، حدود هشتاد درصد با طرح تفسیری مرحوم مدرس هماهنگ و همسو بوده است. و این بسیار عجیب است که اولیاء خدا در حرکت های فکری و اصلاحی خود، بدون آنکه از اندیشه همدیگر خبر داشته باشند به نقطه مشترکی می رسند، و پیرو فکر اصیل واحدی می گردند. این دو فقیه و شهید بزرگوار نیز بدون آنکه از اندیشه یکدیگر درباره شیوه تفسیر قرآن مجید خبر داشته باشند، تقریباً به یک فکر و طرح مشترک دست یافته بودند^{۱۲}. با این حال جای تأسف بسیار است که طرح مرحوم مدرس اصولاً نانوشته مانده و طرح مرحوم حاج آقا مصطفی نیز در سوره بقره ناتمام ماند.

همانگونه که کتاب تفسیری ناتمام ایشان نشان دهنده معلومات تفسیری و اطلاعات علمی و عمومی آن محقق بزرگوار است، کتاب «تحریرات فی الاصول» ایشان نیز نشان دهنده تسلط کامل و همه جانبه آن مرحوم بر ریزه کاری های علم اصول و اجتهاد کامل در این رشته می باشد.

علاوه بر همه اینها نکته ای که لازم است در مورد تألیفات و آثار قلمی ایشان مدنظر باشد این است که آن مرحوم در سنین جوانی بود که از دنیا رفت و مانند استاد شهید مرتضی مطهری، تازه بهار بازدهی های معنوی و علمی او به جامعه اسلامی فرا رسیده بود که به لقاء الله پیوست. این نکته را معمولاً کسانی که درباره ایشان سخن گفته اند، در نظر داشته اند. در این رابطه، حجت الاسلام حاج سید احمد خمینی در پاسخ این سؤال که: «آیا حاج آقا مصطفی چه آثار و تألیفاتی از خود به یادگار گذاشته اند؟» چنین جواب داده است:

اجازه بفرمائید در این مورد مقدمه ای عرض کنم و آن این است که معمولاً افراد در بازدهی علمی و اجتهادی و یا تخصصی خودشان نیازمند به طی مراحل هستند که بعد از آن مراحل می توانند تز و یا اجتهاد خود را در

معرض بهره‌برداری دیگران قرار دهند، که متأسفانه ایشان پس از اتمام مراحل لازم و در آغاز تقریر و بیان نظریات علمی و اجتهادی خود به شهادت می‌رسد و در همین حال کتابهایی از ایشان باقی مانده است... ۱۳

در هر صورت تألیفات عمده و آثار قلمی قابل ذکر آن بزرگوار از این قرار می‌باشد:

۱. کتاب «القواعد الحکمیة»: نوشته‌ای است در فلسفه متعالیه و به‌عنوان حاشیه و تعلیقه‌ای بر کتاب «اسفار» صدرالمتألهین شیرازی، مخطوط.
۲. «کتاب البیع»: یک دوره کامل مباحث استدلالی بیع در سه جلد مجلد خطی ۱۴.
۳. کتاب «مکاسب محرمة»: دو جلد در فقه استدلالی، مخطوط.
۴. «کتاب اجاره»: یکی از مباحث فقه که به‌صورت استدلالی بحث کرده بودند و گفته می‌شود که نسخه دستنویس آن در یورش مأموران مزدور ساواک به خانه او به‌همراه ۳۰۰۰ جلد کتاب دیگر به‌غارت رفت.
۵. «مستند تحریر الوسیله»: شرح کتاب فقهی و فتوایی حضرت امام خمینی مدظله‌العالی.
۶. «تعلیقه‌ای بر عروة الوثقی»: متن اصلی کتاب عروة الوثقی که به‌طور خلاصه «عروه» نامیده می‌شود، نوشته فقهی و فتوایی مفصلی است از آن فقیه بزرگوار سید کاظم یزدی (ره) می‌باشد، که بعد از ایشان فقهاء و مراجع تقلید شیعه حواشی و تعلیقات زیادی بر آن نوشته‌اند، حاج آقا مصطفی خمینی نیز از جمله کسانی است که بر این کتاب تعلیقه زده و فتاوی خود را بر آن افزوده است. قابل ذکر است که توانائی بر نوشتن این قبیل کتابها از نظر عرف حوزه‌های علمیه نشانه اجتهاد فقهی نویسنده آن می‌باشد.
۷. «تفسیر القرآن الکریم»: شامل تفسیر سوره حمد و قسمتی از آیات سوره بقره که قبلاً توصیف گردید. این کتاب در سه مجلد به‌قطع وزیری به‌همت آقای سجادی از طرف وزارت ارشاد اسلامی به‌چاپ رسیده است.
۸. «تحریرات فی الاصول»: شامل یک دوره علم اصول به‌سبک استدلالی و مفصل می‌باشد، جلد اول آن به‌همت آقای سید محمد سجادی توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در ۵۶۱ صفحه به‌قطع وزیری به‌چاپ رسیده است.
۹. «شرح زندگانی ائمه معصومین»: این اثر در تاریخ ائمه معصومین و فقط تا شرح حال امام حسین علیه‌السلام نوشته شده، اما هنوز به‌چاپ نرسیده است.
۱۰. «کتاب اصول»: کتاب مختصر دیگری به‌جز تحریرات فی الاصول که در علم اصول فقه نوشته شده است. خطی.
۱۱. «القواعد الرجالیه»: کتابی در مباحث علم رجال که از علوم ابزاری و پیش‌نیاز

فقه استدلالی می باشد.

۱۲. کتابی در مبحث نکاح و در موضوع فقه.

هرخواننده‌ای با يك سير مجدد در عناوین این کتاب‌ها ۱۵ و دقت در موضوعشان، عمق دانش و وسعت نظر این دانشمند جوان به ناچار گواهی خواهد داد. مجموع اینها نشان‌دهنده زحمت فراوانی است که نویسنده پرتلاش آنها در این مرحله از عمر خود تحمل کرده است. و این خود می‌تواند سرمشق همه طالبان علم و جویندگان دانش باشد که بکوشند در همان سنین نوجوانی و جوانی امهات علوم و دانشهای اساسی را قرار گیرند. مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی در واقع با این آثار علمی خود برای همیشه زنده می‌ماند، و از یادها نمی‌رود.

۵- عرفان و تهذیب نفس

عرفان و تهذیب نفس، داشتن برنامه‌ای برای تهذیب نفس و خودسازی با درپیش گرفتن شیوه زهد، شب‌زنده‌داری و تهجد. برای کسی که يك آیت‌الله‌زاده است و امکانات رفاه و تنعم را دارا می‌باشد، يك کار بسیار شجاعانه و مشکل است، و هرکسی قادر نیست با داشتن این قبیل امکانات، زاهدانه زندگی کند، مگر اینکه در میدان مبارزه با نفس، جهاد بسیار کرده و در نهایت با تسلط بر نفس پیروزی به‌دست آورده باشد.

گزارشهای متعدد اشخاص مورد اعتماد و راستگو که در مواقع مختلف با آن مرحوم حشر و نشر داشته‌اند، گواهی می‌دهد بر اینکه آیت‌الله حاج‌سید مصطفی خمینی چنین بوده است. یعنی با داشتن امکانات رفاه‌گرایی و تنعم بسیار زاهدانه زندگی می‌کرد، و از ابتدائی‌ترین امکانات زندگی نیز برخوردار نبوده است. اکنون نمونه‌ای از گواهی گواهان را در این باره می‌خوانیم. آقای فاضل هم‌مباحثه دوران طلبگی آن مرحوم چنین می‌گویند:

یکی از خاطرات من درباره حاج آقا مصطفی - که شاید به‌عنوان خاطره هم نباشد، ولی فضیلتی از ایشان را بیان می‌کند - اینست که: ایشان چه در دوران قبل از شروع مبارزه پدر بزرگوارش و چه در دوران شروع مبارزه، چه در ایران و چه در موقعی که در نجف بودند، که در تمامی ایندوره‌ها با ایشان در ارتباط بودیم، زندگی داخلی ایشان در يك سطح بسیار بسیط و عادی بود، زندگی ایشان در تمامی این ایام اصلاً از صورت يك طلبه عادی متوسط خارج نمی‌شد، و این به‌خاطر این بود که ایشان به‌آنگونه زندگی‌ها هیچ دلبستگی نداشت. آنچه مورد علاقه ایشان بود، یکی جهات علمی و یکی هم مسائل مربوط به مبارزه بود، در غیر ایندو مسئله هیچ فکر نمی‌کرد. لذا این فضیلت ایشان مرا مجذوب کرده بود و هنوز هم تحت تأثیر آن جاذبه قرار دارم، وصیتنامه‌ای که بعد از فوت ایشان به‌دست آمد

حکایت از این معنی می‌کرد، ... که در آنجا تصریح می‌کند که من از مالیه دنیا هیچ چیزی به‌جز يك مقدار کتاب ندارم که آن‌را هم اگر فرزندانم «حسین» طلبه شد در اختیارش قرار بگیرد و اگر طلبه نشد به کتابخانه آقای بروجرودی در نجف منتقل کنید. و در حالیکه آن ایام شاید شهریه امام در نجف متجاوز از دو یا سه میلیون بود، يك چنین مسئله‌ای جداً درسی است برای انسان^{۱۶}.

باز یکی دیگر از دوستان دوران نجف ایشان در این باره می‌گوید:
از ویژگی‌های ایشان (حاج آقا مصطفی خمینی) که کمتر کسی را در آن سن و سال همانند ایشان دیده‌ام که به این‌گونه مسائلی به‌پردازه، پی‌گیری مسائل اخلاقی و جهاد با نفس و جهاد اکبر است که امام خمینی به آن خیلی عنایت دارند. ایشان از همان جوانی به این مسئله توجه خاصی داشت و خوشبختانه به‌حد کافی خودشان را تهذیب کرده بودند و آمادگی کامل برای ورود به اجتماع و گرفتن نقش اساسی داشتند^{۱۷}.

آقای فردوسی‌پور یکی از شاگردان ایشان در نجف راجع به زندگی ساده آن‌عالم بزرگوار چنین می‌گوید:

از خصوصیات اخلاقی حاج آقا مصطفی این است که ایشان مردی بود بسیار خوش بزم، خوش‌برخورد و خوش‌اخلاق و کسی بود که دائم‌الذکر بود و کمتر در بیرونی امام که طلاب می‌آمدند و می‌نشستند ایشان کمتر آنجا می‌آمد برای اینکه وقتش را حاضر نبود به‌بطالت و به‌بعضی از مطالبی که نامربوط بود بگذراند بلکه به‌مطالعه و تفکر می‌گذراند. ایشان از کسانی بود که مقید بود که شبهای چهارشنبه را در نجف به مسجد سهله مشرف بشوند مثل قم که مسجد جم‌کران دارد و مردم مقیداند که آنجا بروند ایشان مقید بودند که آنجا بروند و یکی از خاطرات بسیار جالبی که من دارم، هم نسبت به ایشان که خیلی مهم است از نظر آقازادگی لازم است که به آن توجه بشود این است که امام فرموده بودند اگر از طلاب یا از همسایه‌های شما کسی احتیاجی داشت و فقیر بود دو نفر از کسانی که من می‌شناسم بیایند و شهادت بدهند من به‌او کمک خواهم کرد بسیار اتفاق می‌افتاد که ما دو نفر می‌رفتیم و می‌گفتیم طلبه‌ای هست که احتیاج دارد به‌پنکه و احتیاج دارد به‌فرش و یا به‌لباس محتاج است و یا همسایه‌ای داشتیم که مثلاً دخترش احتیاج داشت به‌جهازیه، امام کمک می‌کردند. يك مورد خود مرحوم حاج آقا مصطفی رفته بود خدمت امام و وساطت کرده بود راجع به يك طلبه که طلبه‌ای هست فقیر و خوب است که شما به ایشان کمک بکنید، امام عوض اینکه بیشتر استقبال بکند از این جهت، فرموده بودند که شما مشغول درس خودت باش و بگذار این کارها را دیگران بکنند

روزهای جمعه معمولاً مهمان بودند در منزل امام و خانوادگی می‌آمدند منزل امام و خرج هفتگی‌شان را از امام می‌گرفتند. یکی از هفته‌ها خانواده ما که با خانواده مرحوم حاج‌آقا مصطفی رابطه داشتند قصد داشتند که به‌سپه بروند. همسر ایشان اظهار کرده بود که امروز پول توی جیبشان یعنی کرایه ماشین سه‌سپه را حاج‌آقا مصطفی از من گرفته که مبلغ آن یک ربع دینار که حدود پنج تومان می‌شود بوده است. خانواده ما تعجب کرده بود که چطور می‌شود ایشان یک ربع دینار از شما بگیرد و همسر ایشان در جواب گفته بود که از آن روزی که آقا با او این‌چور برخورد کرده است پول خرجی را به‌من می‌دهد و لذا پول پیش من است و اگر ایشان احتیاجی پیدا بکند برای یک چنین مواردی پول را از من می‌گیرد این بسیار مهم است برای آقازاده‌ها و کسانی که توی دستگاههای آقایان در میان پولها و وجوهات و سهم امام و سهم سادات غوطه‌ورند و عده‌ای از طلاب هستند که دستشان کوتاه است ولی ما می‌بینیم که در دستگاه امام آنقدر دقت هست که کسی مثل حاج‌آقا مصطفی که به‌درجه اجتهاد رسیده و خود ایشان می‌تواند حساب بکند و سهم امام بگیرد و تصرف بکند در عین حال خرج و دخل ایشان کاملاً دقیق بود و امام پولی که به‌او می‌داد برای مصرف داخلی خانه‌اش کاملاً تحت انضباط بود و خانه‌ای هم که داشتند در نجف یک خانه‌ای که صحنش سه‌درچهار بود و خانه و اطرافهای خیلی محدود بود و مخارج و مصارفش هم زیر نظر ما بود و کاملاً ما مشاهده می‌کردیم یک زندگی خیلی معمولی طلبگی ایشان داشت حتی تا این اواخر در آنجا غالب طلبه‌ها یخچال می‌خریدند دستگاه لباس‌شوئی می‌خریدند حتی ما طلبه‌های معمولی داشتیم ولی ایشان یخچال نداشت و دستگاه لباس‌شوئی نداشت یکی از طلبه‌ها که می‌خواست بیاید ایران اثاثش را حراج کرده بود و یک یخچال قدیمی داشت که آنرا برای ایشان خریدند ولی در عین حال دستگاه لباس‌شوئی تا زمانی هم که شهید شد نداشت ۱۸.

آقای «گرامی» نیز راجع به تعبد و تقید ایشان به‌ذکر، دعا و زیارت چنین می‌گویند: حاج‌مصطفی در ایران که بودند تقریباً هم‌روزه صبح به‌زیارت حرم حضرت معصومه (ع) می‌رفتند و شبها نیز به‌دعا تقید داشتند و حالت عرفان و نزدیکی با خدا در ایشان به‌وضوح دیده می‌شد، و تمامی حالات و افکارش تحت تأثیر مستقیم این نیرو قرار داشت. در عراق به‌غیر از کارهای معمول همه روزه، سفرهائی پیاده به‌کربلا داشتند که به‌قصد زیارت شهدا و حضرت سیدالشهداء (ع) انجام می‌گرفت. در طول زندگی‌شان در حدود چهل بار پیاده به‌این سفر رفتند. گروههای چند نفری به‌راه می‌افتادند و تمامی این مسیر را که ۱۷ فرسخ می‌باشد می‌پیمودند، تا به‌زیارت امام نائل‌شوند ۱۹.

آقای حلیمی کاشانی اضافه می‌کنند:

شب که همهٔ دوستان می‌خوابیدند - در بین راه نجف به کربلا - ایشان يك كاسه آب کنار خود می‌گذاشتند و وضو می‌گرفتند و تا نماز صبح مشغول عبادت می‌شدند، و بعد از آن مقداری استراحت می‌کردند.^{۲۰}

اینها فقط نمونه‌های کوچکی از مطالب انبوهی است که دوستان او و ناظران زندگی‌ش دربارهٔ زهد و تقوا، و شب‌زنده‌داری، تعبد و تهجد ایشان در آن سنین جوانی بیان داشته‌اند، و می‌تواند الگوی هر دانشجو و انسان حقیقت‌طلبی در طی مسیر يك زندگی معنوی و عرفانی باشد.

۶- در صحنهٔ سیاست و مبارزه

در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی که مبارزه «امام» با دستگاه وابسته «شاه» آغاز شد و وارد مرحلهٔ تازه‌ای گردید، مرحوم حاج آقا مصطفی نیز در پی‌گیری فعالیت‌های سیاسی قبلی خود به‌طور جدی‌تری وارد صحنه سیاست و مبارزه با رژیم طاغوت گردید. او در این مبارزهٔ دشوار و بلندمدت که سالها به‌طول انجامید، همچنان نستوه و استوار در کنار پدر و مقتدای خود امام‌خمینی، به‌انجام تکلیف مبارزه مشغول بود.

با توجه به سن و سال ایشان و جو ویژه آن روز حوزه‌های علمیه، باید گفت این دانشمند مبارز از بینش و آگاهی سیاسی ژرفی برخوردار بود، و در هماهنگی سازی مسائل ظریف مبارزه و هدایت آن در مسیر درست، یار و مددکار امام بود، و رابطهٔ حضرت امام با اقشار مبارز کشور، بویژه مبارزین مقیم خارج را بر عهده داشت و این مسؤلیت سنگین را به‌خوبی انجام می‌داد.

در رابطه با حوادث سیاسی مختلف، مطالب فراوانی دربارهٔ کوشش و فعالیت‌های ایشان توسط اشخاصی گفته شده است که در مجموع روشنگر نقش مؤثر و حضور دائمی او در صحنه مبارزه با رژیم طاغوت و استکبار جهانی می‌باشد. لکن این نوشته مختصر گنجایش درج همهٔ آنها را ندارد. از این‌رو، از باب نمونه اظهارات یکی از دوستان و معاشران آن شهید مهاجر را در اینجا عیناً نقل می‌کنیم:

بدنبال مبارزه‌ای که امام در سال ۴۱ و ۴۲ شروع کردند، ایشان با امام همراه و همگام بودند و نقش مفیدی در مبارزه و تهضت ایفا می‌کردند و رتق و فتق امور امام بدست ایشان بود. وقتی هم که رژیم طاغوتی و ضد اسلامی شاه در مقام پرونده‌سازی برای امام در جریان فروردین‌ماه‌سال ۴۲ بود يك روز مأموری از دادگاه قم می‌خواست احضاریه‌ای را به‌حضور امام بیاورد که مثلاً امام را به‌دادگاه احضار کرده‌اند. مرحوم حاج سید مصطفی به‌مأمور گفتند که امام این احضاریه را نمی‌پذیرد مأمور گفت فقط

این اعلامیه به رویت ایشان برسد کافی است و مرحوم حاج سیدمصطفی پاسخ داده بود که من نمی‌گذارم که این اعلامیه به رویت ایشان برسد و شما می‌توانید به مقامات مافوق خودت گزارش کنی که من از ابلاغ احضاریه جلوگیری کرده‌ام.

مرحوم شهید حاج سیدمصطفی در جریان قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ که امام دستگیر شدند در حرکت درآوردن مردم مسلمان قم نقش مهمی ایفا کرد و اولین فرد بود که در صبح روز پانزده خرداد از منزل بیرون آمد و به چهارراه ریضخانه رفت و در آنجا مأمورین با بیلندگو به ایشان اخطار کرده بودند که برگردید اما ایشان با دست خالی دست به سنگ برده و به مأمورین حمله کرد و مأمورین متواری شدند سپس ایشان به صحن مطهر حضرت معصومه آمدند و نطقی ایراد کردند و مردم را به مقاومت و پایداری و ادامه نهضت فرا خواندند و از هرگونه تزلزل در ارکان نهضت جلوگیری کردند.

در مردادماه سال ۴۲ که ساواک امام را از زندان به منزل خصوصی منتقل کردند، مرحوم حاج سیدمصطفی موفق شدند که مستقیماً با امام در رابطه باشند و رابطه بین امام و ملت مسلمان ایران را به بهترین وجه انجام دهند. البته در همان موقع نیز که امام در زندان بودند بواسطه بعضی افسران متعهد و مسلمانی که در ارتش بودند توانستند با مرحوم حاج سید مصطفی رابطه برقرار کنند. مرحوم حاج سیدمصطفی می‌گفتند اولین خبری که از زندان بمن رسید وصیت‌نامه امام بود که از داخل زندان به بیرون فرستاده بودند. امام تقریباً مدت ۵ ماه در قیطریه تهران تحت نظر بودند و مرحوم حاج سیدمصطفی بعنوان رابط بین ایشان و مردم نقش اساسی داشت و همین رابطه موجب نگرانی ساواک شده بود.

روزی سپهبد نصیری جلا، مرحوم حاج سید مصطفی را احضار کرد ولی ایشان رفتن به نزد او را نپذیرفتند. عصارنامی که از افسران ارتش و مراقب امام در آن منزل بود آمده بود و اصرار می‌کرد که من خودم شما را می‌برم و برمی‌گردانم و بعد از چند بار آمد و رفت ایشان - حاج آقا مصطفی - با نظر و مشاوره با امام تصمیم گرفت که پیش نصیری برود ولی عصار می‌خواست ایشان را با ماشین شخصی‌اش ببرد ولی ایشان نپذیرفتند و گفتند که باید ماشین رسمی شهربانی باشد. یک جیب شهربانی آوردند و مرحوم حاج آقا مصطفی سوار جیب شهربانی شدند. خود ایشان می‌گفتند که: عصار در راه از من پرسید چه نکته‌ای وجود داشت که شما با ماشین شخصی من نیامدید و حاضر شدید که با ماشین شهربانی بیایید؟ گفتم که می‌خواستم بخوبی ثابت شود که من از روی اجبار می‌آیم. اگر با ماشین شخصی شما می‌آمدم حاکی از این بود که ما با تفاهم و توافق می‌رویم ولی وقتیکه ماشین رسمی شهربانی است بازگو-

کننده این حقیقت است که من از روی میل نمی‌آیم و از روی اجبار است و در حقیقت جلب شده‌ام.

نصیری در آن موقع رئیس شهربانی کل کشور بود و به ایشان گفته بود که ما نمی‌خواهیم وضعی پیش بیاید که شما را دستگیر کنیم و گزارشات مرتبی می‌رسد که شما با عناصر ناراحت و اخلاک‌گر (و در حقیقت باعناصر متعهد و مبارز و انقلابی) در رابطه هستید و نقش در حرکت مردم دارید و به ایشان اخطار کرد که اگر این برنامه را ادامه بدهید ناچاریم شما را دستگیر کنیم که البته روح بزرگ و تزلزل‌ناپذیر ایشان قویتر و عمیقتر از این بود که با اینگونه تهدیدات متزلزل بشود و دست از آن وظایف و رسالتی که برعهده دارد بردارد.

در همان شرائط ایشان گاه و بیگاه در مجالس و محافلی که توسط مردم بمناسبت‌هایی تشکیل می‌شد شرکت می‌کرده و گویا در همان روزها بود که آقای بهبهانی رحلت کردند و ایشان در تشییع جنازه شرکت کردند و مردم با دیدن فرزند امام خود فریاد «خمینی بت شکن ملت ترا می‌خواهد» را برکشیدند و ایشان [را] در همانجا دستگیر کردند و به اندازه‌ای ازدحام و هجوم مردم شدید بود که ایشان را بداخل مغازه‌ای بردند و کرکره را پائین کشیدند و مردم را متفزق کردند و سپس با ماشین ایشان را از آن منطقه دور کردند و تهدید کردند که دیگر حق ندارید در این چنین مراسم و محافلی شرکت کنید.

امام در تاریخ فروردین ماه ۴۲ بعد از ده ماه حبس و حصر به‌قم باز - گردانده شدند، ایشان هم همراه امام بودند و در مبارزات توفنده امام همگام و همراه و مشاور و مساعد امام بودند.

مقامات دولتی بهیچ‌وجه دسترسی به‌امام نداشتند و امام از تاریخ دوم فروردین ۴۲ که آنها به‌مدرسه فیضیه حمله کرده بودند و آنجا و مردمش را کوبیده بودند، مقامات دولتی را به‌حضور نمی‌پذیرفتند و ملاقات و مذاکره نمی‌کردند. رژیم می‌کوشید که بتواند از طریق شهید حاج آقامصطفی مطالبی را به‌امام برسانند و اصولاً رژیم مدت‌ها این طمع را داشت که بتواند فرزند عالم و مؤثر و ارشد امام را تحت تأثیر قرار بدهد و از طریق او در امام نفوذ بکند و البته این خیال واهی و پوچی بود زیرا روح عظیم و فکر والا و بلند شهید حاج‌سیدمصطفی بحدی قوی بود که نه تنها اینها نمی‌توانستند کوچکترین تأثیری بر روی آن بگذارند بلکه در برخوردها بخوبی درمی‌یافتند که راسخ‌تر و قاطع‌تر از اینست که بتوان در او نفوذ کرد.

بدنبال احیای ننگین کاپیتولاسیون که امام به‌خروش درآمدند و تصمیم داشتند که در این زمینه نطقی ایراد کنند، رژیم سخت نگران بود و وحشت - زده از اینکه امام در این نطق می‌خواهند حقایقی را برملا کنند و از آنجا

که تجربه داشتند که از راه تطمیع و تهدید امام را نمی‌توانند به عقب بنشانند یکی از مقاماتی که در رژیم طاغوتی رسمی نبود ولی وابسته به آنها بود و از طرفی نسبتی نیز با خانواده امام داشت بنام مستوفی به‌قم آمد که با امام ملاقات کند و چند روزی تلاش فراوانی کرد که با امام ملاقات کند ولی موفق نشد و امام او را از آن جهت که با دستگاه رابطه داشت بحضور نپذیرفت. بعد از چند روز بالاخره با شهید حاج‌سیدمصطفی ملاقات کرد که شنیده‌ام امام در رابطه با احیای کاپیتولاسیون می‌خواهند نطقی بکنند و من به‌شما اخطار می‌کنم که در این نطق اگر کوچکترین حمله‌ای به آمریکا بشود یا شدیدترین عکس‌العمل دستگاه مواجه خواهید شد چون دستگاه اکنون به آمریکا حساسیت زیاد دارد و آمریکا هم در ایران برای کسب وجهه پول زیادی خرج می‌کند و دستگاه هیچگونه عکس‌العملی را علیه آمریکا تحمل نمی‌کند و اکنون عکس‌العمل علیه آمریکا خیلی شدیدتر از حمله به‌شخص شاه می‌باشد که شهید حاج‌سیدمصطفی خیلی قاطعانه به او پاسخ داده بود که امام به‌وظیفه خودش هرچور که صلاح بداند عمل می‌کند و اینگونه حرفها هم نمی‌تواند ایشان را در اجرای وظیفه رسالتی که برعهده دارد به‌تجدیدنظر وادارد.

بدنبال تبعید امام در ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۴۳، شهید حاج‌سیدمصطفی بار دیگر برای بمعده گرفتن رسالت سنگینی که خواه‌ناخواه بعد از دستگیری امام بر دوش ایشان قرار می‌گرفت، از منزل بیرون آمد و با علمای قسم یکی پس از دیگری به‌گفتگو نشست تا آنان را به‌وظیفه سنگینی که در آن شرایط حساس بمعده دارند آگاه کند ولی رژیم که از برخوردهای گذشته با مرحوم حاج سید مصطفی بخوبی این خطر را احساس می‌کرد که ایشان آزاد باشد حتماً پانزده خرداد دیگری خواهد آفرید و ملت مسلمان ایران را به‌حرکت درخواهد آورد، لذا در ساعت ده صبح روز ۱۳ آبان‌ماه ۴۳ به‌منزل آقای نجفی حمله کردند و ایشان را در آنجا که در حال گفتگو با آقای آقاجنقی بودند دستگیر کردند و تحت‌الحفظ به‌تهران و به‌زندان قزل‌قلعه بردادند.

آنچه که ملاحظه فرمودید، چکیده‌ای از تلاشهای سیاسی و دورنمایی از فعالیتهای مبارزاتی حاج‌آقا مصطفی بود. ایشان بعد از تبعید امام به‌ترکیه، بعد از آنکه قریب دوماه در زندان قزل‌قلعه زندانی بود، از زندان آزاد گردیده مشروط بر اینکه پس از چندروز، با اختیار خود به‌تبعیدگاه پدر بزرگوارش، ترکیه برود و در آنجا بماند. لکن آن مرحوم پس از آزادی و پس از مشورتهای لازم با اشخاص ذی‌صلاحیت، تصمیم گرفت از دستور ساواک برای رفتن به‌ترکیه سرپیچی کند، و در ایران بماند، تا بیت امام را در غیاب ایشان اداره کند.

عاقبت قضیه منجر به تماس و تهدید تلفنی سرهنگ مولوی با ایشان گردید، تا اینکه بالاخره حدود سه ماه بعد رئیس سازمان امنیت قم به نام سرهنگ «بدیع» همراه با عده‌ای از مأموران و ساواکی‌ها به منزل ایشان یورش آورده و پس از دستگیری و انتقال ایشان به تهران، او را اجباراً به ترکیه تبعید کردند. پس از پایان یافتن دوران تبعید ترکیه همراه امام، ایشان نیز به نجف اشرف، دومین محل اقامت اجباری خود رفتند.

آیت‌الله حاج سیدمصطفی خمینی در نجف اشرف نیز نقش مؤثر و فعالی در هدایت و تسریع مبارزه اسلامی علیه رژیم طاغوت داشتند. تکثیر و ارسال سخنرانی‌ها و بیانیه‌های امام به ایران و دیگر نقاط جهان، اداره بیت امام که محل مراجعات عامه مردم و مبارزین بود، هماهنگ‌سازی تلاشهای طلاب و روحانیون مبارز، راه‌اندازی و تقویت نشریه موسوم به ۱۵ خرداد در عراق، ارتباط با مبارزین فلسطین و حمایت سیاسی و مالی از آنان، اعزام برخی از روحانیون و طلاب به لبنان برای گذراندن دوره آموزش نظامی، مسؤلیت تنظیم و اجرای ارتباطات حضرت آیت‌الله العظمی سیدمحسن حکیم با حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی در جهت هماهنگی و تسریع مبارزه اصولی علیه دو رژیم طاغوتی ایران و عراق و بسیاری دیگر... از جمله فعالیت‌های مؤثر و نقش سیاسی ایشان در دوران اقامت در نجف اشرف می‌باشد.

در رابطه با ملاقات‌های مکرر ایشان با آیت‌الله حکیم، رژیم بعث عراق مشکوک و ناراحت شده بود، لذا ایشان را دستگیر و تحت‌الحفظ به بغداد منتقل و مستقیماً نزد احمد حسن البکر رئیس جمهور وقت عراق بردند. «حسن البکر» شخصاً از ایشان بازخواست کرد که برای چه این همه با آقای حکیم ملاقات می‌کند؟! سپس ایشان را تهدید کردند که از این قبیل فعالیت‌ها دست بردارند.

حاج آقا مصطفی یادداشت‌های دستنویسی دارد تحت عنوان «قضیه آقای حکیم و دولت عراق» که درباره مسائل روز می‌باشد. در آن یادداشت‌ها با تحلیل سیاسی عمیق نشان داده‌اند که رژیم بعث عراق از درافتادن با آقای حکیم چه مقاصدی دارد. و اهداف شوم خود را با چه وسائلی پیش می‌برد.

این «تحلیل سیاسی» با این‌که یک یادداشت شخصی و پاک‌نویسی نشده است، با این حال نشان می‌دهد که نویسنده آن یکی از تحلیل‌گران برجسته سیاسی می‌باشد. ما برای این‌که نمونه‌ای از طرز تفکر سیاسی عمیق آن بزرگوار را نشان بدهیم، در اینجا قسمتی از آن یادداشت‌ها را به نقل از یکی از منابع منتشر شده تاریخی، درج می‌کنیم. تا خواننده با تدبیر در آن خود به داوری نشیند:

در ابتدای حکومت، رئیس جمهور وقت به منزل شخصی ایشان رفت و

اظهار کرد که آقا مناسب است حکومت ایران را نصیحت کند که با ما چنین سوء رفتار نداشته باشد. آقازاده آقا که در این مجلس بوده دفاع از حکومت ایران کرده و گفته شما با ایران چه کردید که ایران با شما بکند. غافل از آنکه آمدن او و این صحبت‌هایشان به‌خاطر آلوده کردن افکار عمومی ملت بود که آقا با دولت ایران رابطه به‌خصوص دارد که باید میان دو دولت میانجی‌گری کند، ایرانی که ملت عراق به‌خون آن تشنه است، ایرانی که به‌عنوان یهودی و طرفدار یهود در بین افراد عرب و عرب‌زبان بسیار بد سابقه و کفرمآب است.

غافل از آنکه مردم می‌نشینند و می‌گویند که رئیس وقت که به منزل شخصی آقا رفتند آقا برای بهبود وضع شمیمان از او چه خواستند و چه گفتند و مقاصد خودشانرا چرا به‌آنان تحمیل نکردند...

با در نظر گرفتن این جهات و یک جهت دیگر که دولت عراق پیش‌آورد آقا را غافل کرد و به‌عنوان طرفدار عجم در عراق معرفی نمود. و آن این بود که حمله کردند به‌ایرانیا که در عراق هستند و آنها را تسفیر کردند و کتک زدند و اذیت نمودند و روحانیت را تحت فشار قرار دادند... بعد ایشانهم به‌عنوان اعتراض از کربلا، که در ایام صفر بسود و اربعین، مراجعت به‌نجف کرده و آن دولت قلدر بی‌انصاف، به‌مجرد ورود آقا به‌نجف دست از زشت‌کاریهای خود برداشت و با این عمل کوچک به‌مردم نجف اعلام کرد که او طرفدار عجم است و با این دسیسه‌کاریها ملت عراق را از ایشان جدا کردند، و جدا بودند، و اسباب سابق کافی بود که رشته ناگسستنی تقلید را گسیخته سازد و بی‌اثر بماند، آن‌قدر بین مردم و او جدایی افتاد که در کوچه شنیده شد که گفته شده: سیدمحسن طلع عجمی. (سیدمحسن عجم شد).

نگارنده که خوب این قصه‌ها را می‌فهمید و از دسیسه‌ها مطلع شد و از پیش هم به‌خاطر داشت رفت خدمت آقا، موضوع سوءنظر را تذکر داد که بلکه معظم‌له از این رفتار منصرف شوند.

البته من در نظر داشتم که گذشته از اینکه ایشان از مرگ حتمی در اجتماع عراق نجات پیدا کنند، از خورده اشکالاتی که متوجه ایشان از قدیم‌الایام بوده رها شوند و تزکیه و تطهیر نسبی پیدا کنند و در نتیجه می‌توان به‌مقصود واقعی و اصلی که مبارزه با حکومت وقت ایران بود نائل شد... بدین منظور خدمتش عرض کردم آنچه به‌نظر می‌رسد و من فکر می‌کنم و شما باید احتمال بدهید آنست که دولت عراق می‌خواهد شما را از نظر جامعه عرب عراق ساقط کند و طرفدار عجم معرفی نماید تا بتواند در وقتش شما را بکوبد. مناسب است که در کارها دقت بیشتری کنید.

این پیشنهاد از من در آنوقت بسیار زننده بود و از نظری هم خطرناک

چه آنکه اگر آقایان ایرانی مطلع می‌شدند لبه تیز شمشیر برنده خویش را برای نابودی مخلص به‌کار می‌بردند ولی در عین حال فکر کردم این کار لازم است و لابد کسانی از من بعداً یا در همان مجلس خواهند سؤال کرد که باید چه کرد در این حوادث، و من هم می‌خواستم حل این مسئله را در شروع مبارزه با حکومت ایران تذکر دهم ولی قضاء الهی بر آن شد که به فکر چاره‌جویی نیفتادند و اصولاً هم نمی‌توانستند و یا نمی‌شد که در آن اوان با دولت و حکومت ایران شروع به مبارزه کنند.

ولی پیشنهاد مرا خیلی ترتیب اثر ندادند و آن شد که شنیدید. فهمیده‌های عراق از رفتار ایشان به‌خاطر این پیش‌آمدها که گذشت دل خوش نداشتند و آخر الامر ابتلاء به‌خانه‌نشینی و گوشه‌گیری پیدا کرد و در همان اوقات حضرت آقای والد در ملاقاتش با او تذکر داد که این قبیل حوادث در ایران هم پیش می‌آید ولی من فکر می‌کنم که این گوشه‌گیری چندان صحیح نباشد، گرچه ممکن است از نظر شما و وضع خودتان صحیح باشد، ایشان هم در جواب گفته بود که من فعلاً بیش از این که به عنوان انزجار از حکومت کناره‌گیری کنم (وظیفه‌ای) نمی‌دانم.

بالاخره در آن سنین از عمر و این فشار، البته این سنخ اشخاص از پای درخواهند آمد تا آنکه در ماه ربیع‌الاول ۹۰ دارفانی را وداع فرمودند
غفرالله له و لنا و للمؤمنین و المؤمنات فی یوم الحساب انشاءالله
تعالی ۲۲...

از جمله نکات برجسته‌ای که در زندگی و فکر سیاسی مرحوم حاج آقا مصطفی دیده می‌شود اعتقاد او به یک مبارزه ریشه‌ای و مسلحانه و همه‌جانبه و مردمی با رژیم سلطنتی حاکم می‌باشد. او در پی‌گیری و تمهید اجرای همین هدف بود که خود شخصاً آموزش نظامی دیده و گذراندن دوره آموزش را برای دیگران نیز لازم می‌دانست، و حتی عده‌ای را برای آموزش نظامی به مراکز آموزشی فلسطینیان فرستاد. آیت‌الله حاج آقا مصطفی برخلاف گروه‌های مسلح و مخالف شناخته شده آن روز، هرگز به‌ترور فردی رجال وابسته به طاغوت اعتقاد نداشت، و آن را یک کار بی‌ثمر می‌دانست. او معتقد بود که اقشار مردم باید بپاخیزند و در مقابل رژیم مقاومت کنند.

یکی دیگر از ویژگی‌های فکری و خط سیاسی ایشان اعتقاد به عدم صلاحیت عقیدتی، سیاسی و مبارزاتی غرب‌پروردگان، غرب‌باوران، و لیبرالها، برای پیوستن به صفوف مبارزان اصیل و خط امامی بود. ایشان می‌گفت اینان نیز دست کمی از کمونیستها و گروه‌های منافق ندارند. در این میان داستان «صادق قطب‌زاده» با ایشان در نجف بین خواص مشهور است. قطب‌زاده برای رسیدن

به برخی از مطامع سیاسی راه رفت و آمد به نجف را در پیش گرفته بود. حاج آقا مصطفی بعد از آنکه يك بار با او به طور مفصل و طولانی صحبت کرد و به ماهیت افکارش پی برد، دیگر هرگز حاضر نشد با او کنار بیاید و سازش کند. يك روز قطبزاده برای این که ایشان را در مقابل عمل انجام شده قرار داده باشد، ساک خود را به واسطه قهوه‌چی بیت امام به منزل حاج آقا مصطفی فرستاد و گفت بگو مال قطبزاده است، شب را می‌خواهد بیاید اینجا. حاج آقا مصطفی به محض این که از این جریان مطلع شد بسیار ناراحت گردید و ساک را پس فرستاد و فرمود به قطبزاده بگوئید، «من که گفته‌ام حق نداری به منزل من بیایی!» ۲۳.

این بود گوشه‌ای از «سیره سیاسی». مبارزات و تفکر اصیل حاج آقا مصطفی که در نهایت جان خود را در راه سازش‌ناپذیری فدا کرد. اولیاء خدا چه اسوه‌های خوبی برای پیروی هستند.

۷- پرواز به سوی ملکوت

در تاریخ چنین بوده که معمولاً مردان بزرگ، همچون زندگی‌شان، مرگی پر ماجرا و نقش‌آفرین داشته‌اند. حاج سید مصطفی خمینی نیز در آبان‌ماه سال ۱۳۵۶ ه. ش. در نجف اشرف به طرز مرموزی به شهادت رسید و مرگ مظلومانه او به عنوان «یکی از الطاف خفیه الهی» انقلاب و آزادی از چنگال رژیم شاهنشاهی را برای مردم ایران به ارمغان آورد.

قرائن زیادی در دست است که نشان می‌دهند رژیم پهلوی اسامی عده‌ای در لیست سیاه داشت و مدتی بود که می‌خواست گروهی از برجستگان انقلابی و مسلمان را با شیوه‌های مرموز ترور کرده و از میان بردارد؛ و حاج سید مصطفی خمینی نیز از آن جمله بود. آقای «عبدالعلی باقی» در خاطرات خود می‌گوید:

در سال ۱۳۵۲ ش. من در مکه معظمه مشرف بودم و سرپرستی يك کاروان از قم را به عهده داشتم. مراجع تقلید نیز معمولاً هر کدامشان «هیئت» را برای حج می‌فرستادند، و آن‌سال شهید مرحوم مصطفی خمینی نیز از طرف امام با هیئتی مشرف شده بودند. حاج آقا مصطفی و من از قبل با هم آشنائی داشتیم.

يك روز، یکی از خطبای تهران [که وابسته به رژیم حاکم بود] به من گفت: فلانی! من می‌ترسم ساواک مراقب من بوده باشد. يك مطلبی است که شما آن را به حاج آقا مصطفی برسانید. شما بروید ایشان را پیدا کنید و به او بگوئید که دو نفر از ایران آمده‌اند و مأمور ترور شما هستند، مواظب خودتان باشید و از منزل تنها بیرون نیائید.

من رفتم و اتفاقاً يك شب ایشان را در حرم دیدم که مشغول عبادت بودند.

و پس از سلام و احوال‌پرسی، جریان را به اطلاعشان رساندیم؛ ایشان تشکر کردند، هم از من و هم از آن شخص خطیب؛ و بعد از آن تنهاییرون نمی‌آمدند ۲۴.

بدینگونه که ساواک آخرالامر ظاهراً با همکاری رژیم بعث عراق موفق شد به هدف شوم خود برسد و در آبان‌ماه ۱۳۵۶ ایشان را مسموم کند. چنانکه در همان سال طبق قرائن موفق به از میان برداشتن یکی دیگر از مخالفان دانشگاهی رژیم یعنی مرحوم دکتر علی‌شریعتی شد.

آقای فردوسی‌پور یکی از شاهدان نزدیک قضیه مرگ مشکوک آیت‌الله حاج‌آقا مصطفی (ره)، که در آن زمان مقیم نجف بوده، در پاسخ این سؤال که «مرگ مشکوک ایشان [حاج‌آقا مصطفی] را چگونه و در چه رابطه‌ای می‌دانید؟»، این‌گونه پاسخ داده است:

عرض می‌شود آنچه مسلم بود از نظر ما این بود که ایشان کاملاً سالم بودند روز قبل آن روز درس بودند خودشان درس فرمودند شب در جلسه ختمی که در مسجد بود شرکت کردند و شیش سهمان داشتند و با کمال سلامتی رفته بودند داخل اطاق و مشغول مطالعه بودند طبق برنامه‌ای که داشتند خدمتکاری که داشتند صبح برای ایشان جوشانده‌ای می‌برده می‌بیند که روی کتاب مفاتیح است و بیشتر از هر روز سر خم است شانه را می‌گیرد و بلند می‌کند می‌بیند که ایشان می‌افتد روی این جهات که سابقه کسالتی و سابقه مرضی ما در ایشان نمی‌دیدیم و نداشتیم البته این مرگ مشکوک به نظر می‌رسید گو اینکه اطبائی که در نجف بودند می‌گفتند اگر امام اجازه بدهد ما کالبدشکافی بکنیم که کاملاً بتوانیم بدست بیاوریم و الا به اینصورت ما نمی‌توانیم کشف بکنیم که علت چیست دکترها آنجا به سکنه مغزی می‌گویند انفجار مغزی وقتی می‌آمدند می‌گفتند انفجار مغزی است حالا این انفجار مغزی یا سکنه مغزی، عاملش چه بوده مقدماتش چه بوده آنها می‌گفتند بدون کالبدشکافی ما نمی‌توانیم و امام هم اجازه ندادند که کالبدشکافی بشود و فرمودند که زود جمع بکنید ۲۵.

برادر آن بزرگوار حجت‌الاسلام حاج سیداحمدخمینی نیز در مصاحبه‌ای به این پرسش که: در رابطه با چگونگی شهادت ایشان چه اطلاعاتی دارید؟ چنین می‌گوید:

آنچه من می‌توانم بگویم و شکی در آن ندارم اینکه ایشان را شهید کردند زیرا علامتی که در زیر پوست بدن ایشان - روی سینه ایشان - روی سر و دست و پا و صورت ایشان و همچنین لکه‌های بسیار بزرگ حکایت از مسمومیت شدید می‌کرد و من شکی ندارم که او را مسموم کردند

اما چگونه این کار صورت گرفته نمیدانم ولی همین قدر می‌توانم بگویم که ایشان چند ساعت قبل از شهادت در مجلس فاتحه‌ای شرکت می‌کنند که در آنجا بعضی از ایادی رژیم پهلوی دست‌اندرکار دادن چای و قهوه مجلس بوده‌اند.

س - واکنش امام بعد از شنیدن خبر شهادت حاج آقا مصطفی چگونه بود؟

ج - امام دارای چنان روحیه بلندی هستند که اگر فرزندان و تمام یاران او را هم یکجا شهید می‌کردند با سعه صدر و عشق به هدف و تکلیفی که دارند آنرا تحمل نموده و سختی را حل می‌کنند. امام بقدری آرام در این جریان برخورد کردند که وقتی ما جریان را بایشان بازگو کردیم ایشان انگشتان خود را به آرامی تکان داده و سه مرتبه فرمودند انا لله و انا الیه راجعون و تنها جمله‌ای که بعد از کلمه استرجاع بر زبان راندند این بود که: «سمی کنید مستحبات را نسبت به ایشان انجام دهید» و این بزرگترین درسی بود که من در آن لحظه آموختم. امام نه گزیه‌ای، نه ناله‌ای و نه حرکتی که بدور از رهبری باشد انجام دادند که این عمل دشمنان امام را که در انتظار بودند که آیا ایشان چه عکس‌العملی نشان می‌دهند سرخورده و حیرت‌زده نمود و همان حرکت امام بحمدالله امروز سرمشقی برای مادران و پدران شهید است که در برابر شهادت فرزندان خود بسان شیر ایستاده و از اسلام و انقلاب دفاع می‌کنند.^{۲۶}

اینها و اظهارات متعدد دیگر از اشخاص مختلف و متعدد وجود دارد که قریب به همین مضمون می‌باشند. آنان به‌هنگام وقوع حادثه در نجف اشرف بوده‌اند و از نزدیک همه قضایا را مشاهده کرده‌اند، و اظهاراتشان به‌عنوان شاهدین موثق عینی شایسته تأکید و اعتماد می‌باشد.

با توجه به این‌که علاوه بر رژیم طاغوتی ایران رژیم عراق نیز چندان دل خوشی از مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی نداشت و حتی یک‌بار نیز او را دستگیر نموده و به‌بغداد اعزام داشته بود، از این‌رو از جمع‌بندی قرائن و شواهد و حوادث می‌توان چنین نتیجه گرفت که این عالم بزرگ و جوان، قربانی یک توطئه مشترک و هماهنگ رژیم‌های طاغوتی آن وقت ایران و عراق گردیده و مسموم و مقتول شده است. رژیم عراق منتظر بهره‌برداری‌های سیاسی خاصی بوده است که با موضع‌گیری ویژه امام خمینی در این قضیه، همه آن نقشه به‌هم خورده و بی‌نتیجه مانده است. همچنین رژیم ستم‌شاهی در ایران چنین می‌پنداشت که از این طریق علاوه بر نابودی فیزیکی این انقلابی‌جوان و مجتهد، ضربه‌ای هم به امام خمینی خواهد زد.

لکن همه چیز نتیجه معکوس داد و مرگت مظلومانه و مرموز ایشان در تبعیدگاه خود نه تنها موجب تحقق برنامه‌های شوم پیش‌بینی شده دو رژیم یاد شده نگردید، بلکه به‌عکس، موجب تقویت جبهه انقلاب، بیداری و شورش آگاهانه مردم مسلمان ایران علیه رژیم پهلوی، و خلاصه سرتگونی رژیم دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی و استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران گردید، و چنانکه پدر بزرگوارشان امام‌خمينی در سوگت فرزند برومندش فرمود:

خداوند الطافی دارد ظاهر و الطافی دارد خفی، الطاف خفیه‌ای که ما به آن علم نداریم... و این از الطاف خفیه الهی بود.

او در زندگی علمی - سیاسی پر ماجرا و عبرت‌آموز خود اسوه‌ای برای حق‌جویان و در عدم تعلق خاطر به ظواهر دنیا نمونه‌ای برای پیروی بود. وصیتنامه کوتاه و پر محتوايش گواه این حقیقت است. ما در اینجا ضمن درج متن وصیتنامه جالب و آموزنده آن عالم متقی، در تکمیل مباحث مربوط به بررسی قضیه شهادت و مرگت مرموز او، توجه خوانندگان محترم را به مصاحبه‌ای که با یکی از معاشران و شاگردان آن مرحوم یعنی آقای «سید رضا برقمی» - نماینده فعلی حضرت امام در شیخ‌نشین‌های خلیج فارس - صورت گرفته است، جلب می‌کنیم. آقای برقمی به‌صورت بسیار دقیق جزئیات مربوط به قضیه را بیان داشته است. و اینك ابتدا متن وصیتنامه شهید حاج مصطفی خمینی:

«بسمه‌تعالی شأنه العزیز

۳ ذی‌قعدة الحرام ۱۳۸۹

فکر می‌کنم که قبلاً وصیتی کرده باشم ولی علی ای تقدیر وصی خود را پدر بزرگوار خود اولاً و در مرتبه بعد مادر و مندره جلیله و برادر احمد است، بعد از اقرار بما جاء به النبی الاحظم صلی‌الله علیه‌وآله جمیع کتابهای خود را در اختیار حسین قرار میدهم بشرط آنکه تحصیل علوم قدیمه کند، در غیراینصورت بکتابخانه مدرسه‌ی آقای پروجردی در نجف اشرف تحویل دهند چه آنکه نوعاً از وجوه، تحصیل شده و خلاف احتیاط است که ارث برده شود چیز دیگری هم ندارم مگر بعضی مختصر است آنهم دیگر احتیاج به‌گفتار ندارد و هم‌چنین با جناب آقای اشکوری حسابی داریم هرچه ایشان اظهار کردند باید داده شود. صغری خادمه قهراً طلبکار است حساب او هم رسیده شود. در خاتمه عزت همه‌ی بازماندگان را خواهانم.

خاطرات و مشاهدات آقای برقمی از

فوت حاج آقا مصطفی خمینی (ره)

— جناب آقای برقمی که در ایام فوت مرحوم آیت‌الله حاج سید مصطفی خمینی رضوان‌الله علیه در نجف بودند، و با ایشان نیز مراوده داشتید، مشاهدات و خاطرات خودتان را در این رابطه بیان فرمائید.

یادم هست، شب قبل از فوت حاج آقا مصطفی، در مسجد شیخ انصاری — معروف به مسجد ترک — بودیم. حضرت امام در این مسجد، هم نماز می‌خواندند و هم تدریس می‌کردند. آن شب، مجلس ختمی در آنجا منعقد بود و من، برای آخرین بار، حاج آقا مصطفی را در آن مجلس دیدم. ایشان، مقابل همان در ورودی نشسته بودند و هیچ حالت کسالت و بیماری نداشتند و حتی، مثل بیشتر اوقات، شاداب و سر حال بودند.

طبعاً وقتی مجلس تمام شد، ایشان تشریف بردند. صبح زود، برای خریدن شیر از منزل بیرون آمدم. مغازه شیرفروش مقابل منزل حاج آقا مصطفی بود. او می‌دانست که من با این خانه ارتباط دارم. وقتی مرا دید، گفت: «سیدمات، شالوه الی‌المستشفى: آقا فوت کردند، ایشان را بردند بیمارستان!»

خیلی برای من غیر عادی بود. به سرعت به منزل باز گشتم، دیدم هیچ راهی برای تحقیق از داخل منزل ایشان ندارم. لذا، مادر خانم را فرستادم منزل حاج آقا مصطفی که خبر بیاورد. خبر آمد که ایشان را ساعت چهار یا پنج صبح به بیمارستان

برده‌اند. ناگهان، این طور به ذهن آمد که الان، بایستی بروم از احوال امام جويا شوم و ببینم که در مقابل این حادثه، چه حالتی دارند!

من به بیرونی منزل امام رفتم. در آن لحظه، خادم ایشان از داخل منزل آمد و گفت: آقا چند مرتبه به من گفته‌اند آقای رضوانی را بگوئید بیاید، کارش دارم! آقای رضوانی هم نیامده است. من گفتم: برو خدمت آقا، عرض کن که اگر از دست من کاری برمی‌آید، من هستم.

خادم رفت و بلافاصله برگشت و گفت: آقا می‌فرمایند: بیا داخل! من به اندرونی رفتم و ایشان را باهمان حالتی دیدم که معمولاً در منزل هستند. یعنی عمامه بر سرشان نبود، عبا هم نداشتند. در همان حیاط منزل، قرآنی روی رحل بود و آقا را درحالی یافتم که مثلاً دعا و قرآن می‌خواندند. سؤال کردم که اگر امری باشد، من در خدمت هستم! فرمودند: من خواستم آقای رضوانی، از حال آقا مصطفی برایم خبری بیاورد، هرچه از صبح تا حالا فرستاده‌ام، جوابی برای من نیاوردند. شما، سریع بروید بیمارستان، ببینید حال ایشان چطور است و خبرش را برای من بیاورید! این، در حالی بود که هنوز فوت حاج آقا مصطفی مشخص نشده بود.

موقعی که به طرف بیمارستان حرکت کردم، هوا دیگر روشن شده بود و مردم، در رفت و آمد بودند و این مسئله، بین آشنایان رد و بدل می‌شد. هرکس به ما برخورد می‌کرد، می‌گفت که حاج آقا مصطفی حالش بد

شده، بودند بیمارستان و می‌گویند فوت کرده‌اند.

در بین راه، آقای رضوانی را هم دیدم. قضیه را برای ایشان گفتم و به اتفاق، رفتیم به طرف بیمارستان به مجردی که جلوی در بیمارستان رسیدیم، اوضاع و احوال حکایت از آن داشت که مسئله تمام شده است. حسین‌آقا، فرزند حاج‌آقا مصطفی را دیدم، که گریه می‌کرد. آقای دعایی و بقیه رفقای که آنجا بودند، نیز در حال تأثر و گریه بودند.

وارد بیمارستان شدیم. آن بخشی که جنازه ایشان در آنجا بود، به ما نشان دادند. من جلو رفتم و جنازه ایشان را دیدم. وقتی پارچه را از صورتشان کنار زدیم، دیدیم که يك لکه سیاه پر رنگی، در پیشانی‌نمایان است، لبهایشان نیز کبود و سیاه بود!

در وقت خروج از بیمارستان هم، صحنه‌ای دیدم که شاید فقط خود من شاهدش بودم و این، يك لحظه بیشتر نبود. و آن‌اینکه: جلوی در بیمارستان، يك ماشين شورلت را - با نمره ایرانی - دیدم که با فاصله چند متری، نزدیک بیمارستان متوقف بود. وقتی ما از داخل بیمارستان بیرون آمدیم، ماشين مزبور، از همان فاصله دور زد و رفت. احساس من در آن لحظه، این بود که اینها از سفارت ایران آمده بودند که ببینند کار تمام شده است یا نه! و پس از کسب خبر باز گشتند.

-: این لکه سیاه‌رنگ، دقیقاً در چه

قسمتی از پیشانی بود؟

-: می‌دانید که حاج‌آقا مصطفی، اصلح بود. یعنی جلوی پیشانی ایشان، مو نداشت و طبعاً، دارای پیشانی بزرگی بود. این لکه سیاهی، به اندازه سه - چهار سانتیمتر و در قسمت بالای پیشانی - جای رستنگاه مو - قرار داشت. لبهای ایشان نیز، به شدت سیاه بود. اینها را، من در همان بیمارستان دیدم.

بلافاصله، از آنجا به منزل برگشتیم. این مسئله به ذهن من آمد که خوب است ما، بیشتر در کنار امام باشیم تا مثلاً دنبال جنازه، خوب، افرادی بودند که دنبال مسئله کفن و دفن بودند و آنجا تصمیم گرفتند که مقدمات کار را فراهم نمایند.

وقتی به منزل امام آمدیم، حاج احمد‌آقا در بیرونی منزل بود. خوب یادم هست که ایشان، به صورت افتاده بود روی زمین و گریه می‌کرد. تا این لحظه هم، کسی جرأت نکرده بود که برود و این خبر را به امام بدهد. همه فکر می‌کردند که گفتن این خبر، شاید برای ایشان پیامدهای ناخوبی داشته باشد، لذا هیچ‌کس چیزی نمی‌گفت.

در اینجا، چند طرح پیش آمد، هر کدام را عنوان کردیم، ناموفق بود. يك طرح این بود که: از آقای خوبی دعوت کنیم که ایشان بیایند به دیدن امام و خبر را بدهند. بنابراین، با بیت آقای خوبی تماس گرفته شد و آقای خوبی گفته بودند: خوب، چه فرق می‌کند، آمدن من به خانه ایشان

با اینکه یکمرتبه فریاد بزنید که حاج آقا مصطفی فوت کرده، هیچ فرقی نمی‌کند و من نمی‌خواهم چنین حادثه‌ای را به ایشان خبر بدهم.

در این لحظه، فکر دیگری به نظر رسید. قرار شد چند نفر از افراد بیت - به عنوان احوالپرسی - پیش امام بروند و ضمناً، احوال آقا مصطفی را نیز بپرسند، تا به تدریج زمینه آماده بشود. لذا، آقای فرقانی - که از افراد بیت بودند و صدای خوبی هم داشتند - رفتند داخل. ایشان، ضمن احوالپرسی، از امام خواستند که یک ذکر مصیبتی بخوانند. و امام، به جای جواب می‌گویند: به حاج احمد بگوئید، بیاید!

هنگامی که حاج احمد آقا به اندرونی رفتند، من در بیرونی بودم و اینجا را، من نبودم. ناقل این قسمت، خود ایشان است. امام به حاج احمد آقا گفتند: چه خبر است، مگر مردن حق نیست؟! چرا مرا در بلا تکلیفی گذاشته‌اید؟! اگر مسئله‌ای هست، خوب به من بگوئید تا تکلیفم را بدانم! در این موقع، حاج احمد آقا زدند به گریه و نتوانستند خودشان را نگه دارند. امام هم فرمودند: «لا حول ولا قوة الا بالله»!

اینجا را، دیگر من خودم حضور داشتم. امام - مثل کسی که خودش را فشار بدهد - یک فشاری به خودشان آوردند و یک جمله کوتاهی فرمودند که مضمونش، این بود: «امید داشتم آقا مصطفی در آینده فرد مفیدی برای اسلام باشد!» و دیگر، نه تأثیری از خودشان نشان دادند و نه حرفی زدند.

آقایان هم، شروع کردند به خواندن مصیبت و اینها. خواندن آنها تمام شد، ولی امام گریه نکردند. بعد، آقای شیخ عبدالحسین - روضه‌خوان رسمی نجف - آمد و ذکر مصیبت کرد [ولی امام، هیچ تأثیری نشان ندادند]!

یادم هست، اولین کسی که آمد آنجا، همین سید محمد روحانی بود که از مخالفین امام بود و بخصوص، با مرحوم حاج آقا مصطفی عناد خاصی داشت. ایشان وارد منزل امام شد و آمد تسلیت گفت. و بعد، ساعت ۸/۵ - ۹، تقریباً منزل پر از جمعیت شد و شخصیتها و افراد آمدند.

باز خاطره جالبی اینجا به ذهنم رسید و آن اینکه: در این رفت و آمدها - که افراد می‌آمدند و روضه‌خوانی می‌کردند - یک آقای، همین‌طور به امام التماس می‌کرد که آقا! گریه کنید! ایشان هم، نگاهی می‌کردند و هیچ نمی‌گفتند!

باز، از کارهایی که صورت گرفت، این بود که: افرادی از غیر بیت امام، دکتری را گفته بودند بیاید از امام نوار قلبی بگیرد، که مبادا حادثه‌ای برای امام پیش بیاید! دکتر آمد و دستگاهش را نیز آورد و رفت تسوی یکی از اتاقهای منزل امام. ایشان هم توی حیاط نشسته بودند، مردم هم بودند. در این هنگام، به امام گفتند: حاج آقا! چند دقیقه‌ای تشریف بیاورید داخل اتاق! ایشان فرمودند: برای چه؟ گفتند: دکتر آمده، می‌خواهیم یک نوار قلبی از شما بگیرد و معاینه بکند. ایشان گفتند: نخیر! من حالم خوب است و ضرورت ندارد، خود آقایان

بروند نوار قلبی بگیرند! و اتفاقاً همین‌طور هم شد. چند نفری از بیت امام صف کشیدند و رفتند نوار قلب گرفتند، ولی امام این کار را نکردند. از سوی دیگر، عده‌ای دست‌اندرکار مراسم غسل و تدفین بودند و جنازه را برای غسل بردند. بعد از غسل نیز، جنازه را به کربلا بردند و طواف دادند و برگرداندند. در این خلال، افرادی که با اوضاع و احوال نجف آشنا بودند، در رابطه با محل دفن حاج‌آقا مصطفی، بسیار خوب اقدام کردند. چون نظر این بود که از ایوان به آن طرف دفن بشود و این، به‌خاطر قوانینی بود که مسئولین آنجا بر مشهد علی‌بن ابیطالب (ع) تحمیل کرده بودند. و جز رئیس جمهور، کس دیگری نمی‌توانست چنین اجازه‌ای بدهد.

خلاصه با آنجا تماس گرفتند. آنها هم دستور دادند هر کجا که امکان دارد، دفن کنید. لذا، جنازه ایشان را در مقبره «مرحوم کمپانی» دفن کردند. البته در آن مقبره، پدر بنی‌صدر نیز دفن بود و اینها، هیچ رابطه خوبی با هم نداشتند. یادم هست، مرحوم حاج آقا مصطفی به شدت با پدر بنی‌صدر مخالف بود.

يك نکته جالب اینکه: امام، تشییع جنازه حاج‌آقا مصطفی را مانند تشییع‌های دیگر انجام دادند، بدون هیچ کم و زیادی. همیشه پنج دقیقه به آخر وقت تشییع، می‌آمدند و می‌نشستند، بعد، جنازه را حرکت می‌دادند. در تشییع جنازه حاج‌آقا مصطفی نیز، همین‌طور آمدند و

شرکت کردند. مسیری هم که طی می‌کردند، از آن مسجد نزدیک میدان بود تا وسط میدان. منتهی در تشییع‌های دیگر، می‌آمدند و از آقا تقاضا می‌کردند که: آقا! شما خسته شدید، برگردید! اما اینجا، وقتی به آن محل همیشگی رسیدند، بدون اینکه کسی بگوید، با آقایان خداحافظی کردند و رفتند.

باز، مسئله دیگری که شاید غیر از من، کسی متوجه‌اش نبود، اینکه: در حین دفن، سرهنگ اشرفی را دیدم که آنجا حضور دارد. و بعد از این لحظه، در هیچ جای دیگری در مراسم، او را ندیدم. وی، سرهنگ بازنشسته‌ای بود و همان کسی است که در قضیه قشقائیه، ناصرخان را فریب داد و با يك هیئت او را به تهران آورد... در ایام حج هم، جزو اکیپ‌های ویژه‌ای بود که برای اداره مسائل امنیتی حج، از طرف شاه به عربستان می‌آمد. در هر حال، من ایشان را [که مأمور ویژه شاه بود]، موقع دفن جنازه دیدم و جای دیگر ندیدم.

خاطره دیگر اینکه: قبل از دفن حاج آقا مصطفی، از دکترها پرسیده شد که راجع به این قضیه چه تشخیصی دارند؟ دکترها گفته بودند که ما نود درصد، احتمال مسمومیت می‌دهیم، ده درصد هم احتمال سکنه مغزی. اما اگر اجازه تشریح بدهند، می‌توانیم نتیجه قطعی را ارائه دهیم. لذا، به امام مراجعه کردند که دکترها چنین می‌گویند، ایشان فرمودند: ضرورت ندارد، لازم نیست و اجازه ندادند! آقای دعایی می‌گفت: من از امام

می‌دیدم. در همه این مجالس، يك مورد نداریم که برای روضه، گریه کرده باشند. مصمم بودند که اظهار انکسار نشود. ابتداء، مسراج مجلس ختم گذاشتند و بعد، عده‌ای از محله‌های نجف، احترام کردند و مراسم گذاشتند. امام هم، در تمام این مجالس شرکت می‌نمودند و فقط در مجالس علماء، بیشتر می‌نشستند. و هیچگونه اظهار شکستگی از ایشان دیده نشد.

شایع است که شب قبل از فوت، کسانی به منزل حاج آقا مصطفی رفته بودند، تحلیل شما درباره مرگ ایشان چیست؟

عرض کنم که صفراخانم [خدمتکار منزل حاج آقا مصطفی] نسبت به شب حادثه خاطره‌ای دارد، که خوب است از ایشان پرسیده شود. آنچه که ما می‌دانیم این است که شب حادثه، ایشان را در مسجد دیدیم. فردا صبح، مطرح شد که افرادی به منزل حاج آقا مصطفی رفته‌اند و بعد از بیرون آمدن آنها، کسی ایشان را ندیده، تا صبح که دیدند روی کتاب افتاده و فوت کرده‌اند.

صفرا خانم می‌گوید: آن شب، دو گروه به منزل حاج آقا آمدند. گروه اول، دو نفر بوده‌اند که شناخته شده هستند. بعد از رفتن آنها، چند نفر دیگر - که گویا قبلاً وقت گرفته بوده‌اند - آمدند در زدند و گفتند حاج آقا را می‌خواهیم. من به حاج آقا گفتم چند نفر می‌خواهند شما را ببینند. ایشان بدون اینکه نام آنها را

سؤال کردم: چرا شما اجازه تشریح ندادید؟ آیا شبهه شرعی داشتید، یا جهت دیگری داشت؟ ایشان گفتند: غیر از مسئله شرعی، من می‌دانستم که اگر تشریح کنند و مسئله مسمومیت ثابت شود، رژیم عراق - به خاطر اینکه هم قضیه را لوث کند و هم انتقामी از ما بگیرد - چند نفر از شما را می‌گرفت و ممکن بود اعدام هم بکند! و من، به خاطر رعایت این موضوع، با تشریح موافقت نکردم... از این به بعد، مراسم ختم شروع شد.

از خاطرات جالب این مقطع، برخورد خاص امام نسبت به این جریان بود، که دیگران را شیفته امام می‌ساخت. بودند کسانی که به خاطر بعضی مخالفتها و شایعات موجود، چندان ارادتی به امام نداشتند. مادر این قضیه، شدیداً تحت تأثیر موضعگیریهای امام قرار گرفتند.

یکی از این افراد، مرحوم سید جواد شیر بود، که به دست بعثی‌ها، به شهادت رسید. ایشان، یکی از منبریهای قوی عراق بود که خیلی به امام نزدیک نمی‌شد. اما در جریان فوت حاج آقا مصطفی، آنچنان تحت تأثیر قرار گرفت که به جرگه ارادتمندان مخلص امام درآمد. دلیلش این بود که امام، در تمام این جلسات و برخوردها، کوچکترین اظهار ناراحتی و شکسته‌خاطری از خود نشان نمی‌دادند.

در این ایام، من در تمام جلسات ختمی که امام حضور داشتند، ناظر صحنه بودم و ایشان را از نزدیک

پرسند، گفتند: بگوئید، بیایند بالا!
آنها بالا آمدند، يك مدتی ماندند و رفتند.
من آمدم در اتاق و گفتم: آقا! شام میل می‌کنی؟ گفتند: هرچه هست، بیاور! من، سینی شام را آوردم و دیگر داخل اتاق نرفتم. همان لای در را باز کردم و ظرف را گذاشتم داخل اتاق و رفتم. صبح که آمدم، دیدم سینی شام، همان‌طور سر جایش هست و ایشان روی کتاب افتاده‌اند.

چیزی که من در رابطه با فوت حاج آقا مصطفی می‌دانم، مطلبی است که شاید کس دیگری نشنیده باشد و من، آن را از خود ایشان شنیدم: بعد از فوت دکتر شریعتی، يك روز حاج آقا مصطفی، در بیرونی نشسته بود. ایشان درباره مرگ مرموز دکتر شریعتی، تعبیری داشتند. گفتند: از داخل ایران خبر موثق داریم که سازمان امنیت ایران - با کمک و راهنمایی سازمان سیا - نام ۶۲ یا ۶۵ نفر را در لیست قرار داده، که باید به همین شکل ترور بشوند. و بعد، خودشان فرمودند: من و آقا هم در آن لیست هستیم! این را، من از خود ایشان شنیدم.

مسئله کشته شدن حاج آقا مصطفی برای ما يك چیز مسلم بود. خود ایشان، در این چند ماهه قبل از مرگشان، مکرر در مکرر سفارش می‌کردند که جان امام در خطر است و باید مواظبت کرد. مثلاً، یکی از سفارشهای ایشان، آن بود که: ده - پانزده نفر از طلبه‌ها، شبها که امام به حرم می‌رفتند، کوچه‌ها را و خیابانها را کنترل می‌کردیم. چند نفر از جلو و

چند نفر از عقب مراقب بودیم تا امام بیایند و رد بشوند. در عین حال، مواظبت می‌کردیم که ایشان متوجه نشوند، چون گاهی اوقات نهی می‌کردند.

يك روز، حاج آقا مصطفی گفت: امام به کارهای ما می‌خندند. در این چند روزی که شما برنامه حفاظت را اجرا می‌کنید، توی منزل به من می‌گویند: آخر، این کارهای شما در مقابل این وسائل دنیا چه اثری دارد؟ شما چکار می‌خواهید بکنید؟ اگر خدا نخواهد که هیچ کاری از شما بر نمی‌آید، و اگر خدا حفظ کند، که شما هیچ از دستتان نمی‌آید! شما که وسیله‌ای ندارید، با چه چیزی می‌خواهید از سوء قصد جلوگیری کنید؟! با این حال، حاج آقا مصطفی می‌گفت: نه! من ناراحت هستم، نمی‌توانم تاب بیاورم. منظور اینکه: ایشان از قبل می‌دانست که توطئه‌هایی در کار است...!

مسئله مهم در اینجا، آنست که حاج آقا مصطفی نسبت به خط و خطوط سیاسی موجود در نجف، چه برخورد و موضعی داشتند؟

واقعیت این است که شاید این حالتی که امام دارند و هیچ نمی‌شود فهمید که مثلاً به يك جهتی توجه دارند یا نه؛ این جهت در حداعلايش، در حاج آقا مصطفی وجود داشت. همه به ایشان تکیه داشتند، ولی ایشان به هیچ وجه نمی‌گذاشتند این حالت پیدا شود که مثلاً به يك دسته علاقه خاصی

دارند، یا نه!

برای خود من، دو مورد پیش آمد، که با آقایان [روحانیون نجف]، خیلی سخت برخورد پیدا کردم. حتی آنان، به شدت مرا تهدید کردند که نمی گذاریم در عراق یمانی و از این حرفها! و حاج آقا مصطفی، به طور خصوصی از من دلجویی کردند. تعبیرشان این بود که من نمی گذارم شما را اذیت کنند، اما بهتر است در برخوردها، مواظب باشید که افراد را عصبانی نکنید!

انصاف این است که نمی شد تشخیص داد که ایشان، مثلا به کدام جهت بیشتر تعلق دارند، یا ندارند! نکته مهم دیگر اینکه: حاج آقا مصطفی، غیر از تپپ ما - که جزو علاقمندان امام بودیم - دیگران را نیز داشتند. و آنها گمان می کردند که با آنها دوست است و می توانند به ایشان تکیه کنند.

يك وقت، ایشان در این باره تعبیری داشتند. می فرمودند: این رفقای ما توقعات بیجایی دارند، فکر می کنند که امام را باید در حدود فکری خودشان محصور کنند. هیچگاه فکر نمی کنند که امام را، فقها به خاطر فقیه بودنش، به ایشان ارادت دارند و فیلسوفها، به خاطر فلسفی بودنش، عرفا به خاطر اینکه عسارف است، مبارزین هم، به خاطر پشتتاز بودنش در میدان مبارزه، به ایشان عشق می ورزند. اینها توقع دارند که امام، آن طور برخورد بکند که اینها برخورد می کنند. درحالی که امام نباید به فرد یا افراد خاص، توجه بکنند!

صحبت بر سر مرحوم حاج شیخ نصرالله خلغالی بود. ایشان، از قدیم با امام دوست بودند، حضرت امام نیز، همیشه از او حمایت می کردند. حاج آقا مصطفی می گفتند: دوستان ما توقع داشتند که امام با او - به خاطر اینکه مثلا آدم مبارزی نیست و فقط جهت مرجعیت امام را می خواهد - رابطه نداشته باشد. می فرمودند: این توقع نابجایی است، امام باید با همه تپپها و قشرها مرتبط و بر آنها اشراف داشته باشند. حاج آقا مصطفی نیز، اینگونه بودند...

ما، ده - پانزده نفر بودیم، که به طور مستمر و پابرجا به درس حاج آقا مصطفی می رفتیم. یعنی: علاوه بر مسائل مبارزاتی، رابطه استادی و شاگردی هم بین ما وجود داشت. حتی، ایشان برای ما خواستگاری می کردند و به زندگی ما سر و سامانی می دادند. وقتی حاج آقا مصطفی فوت کرده بود، گاهی احساس می کردم که استادم از دست رفت؛ و گاهی احساس می کردم پدری داشته ام، از دست رفت! آدم خوش مجلس و بسا صفائی بود، که اوقات فراغت را با ایشان در راه کربلا می گذرانیم.

حاج آقا مصطفی، تنها حامی ما در سختیها و مشکلات بود. يك روز به ما گفتند: شما توقع نداشته باشید که ما برایتان اقامت بگیریم. اما خوب، اگر مشکلی پیش آید و خطری شما را تهدید کند، از شما حمایت می کنیم. این سخن، برای کسانی مثل من - که فراری بودیم و هیچ چیز نداشتیم - خیلی امیدبخش بود. همه دوستان ما،

در آنجا سر و سامان گرفتند، صاحب زن و زندگی شدند و مشغول درس و بحث بودند و تمام اینها، به خاطر حمایت حاج آقا مصطفی بود....

موضع حاج آقا مصطفی نسبت به افراد وابسته به بیت امام و جریانهای سیاسی نجف، چگونه بود؟

دوستانی که در آنجا بودند، عده‌ای از قبیل بنده و آقای سجادی و آقای قاسم‌پور و بعضی دیگر، خیلی سنتی بودیم. یعنی دائماً دنبال نماز و درس امام و یا دنبال نوشتن اعلامیه‌ها و جزوات درسی بودیم. بیشتر دنبال کارهای حوزه‌ای بودیم. يك گروه دیگر هم، با خارج در ارتباط بودند و نیز، در ارتباط با مسائلی که در بغداد بود، فعالیت داشتند. مثلاً، آقای دعایی در جریان رادیو بغداد، کار می‌کرد.

يك تیپ دیگر نیز، با انجمنهای اسلامی و دانشجویان اروپا در ارتباط بودند، و باز آقای دعایی و سیدحمید روحانی، در این بخش فعالیت داشتند. بعضی هم، با تیپ قطب‌زاده و بنی‌صدر مرتبط بودند و مسلماً، حاج آقا مصطفی از این موضع خوشش نمی‌آمد.

ایشان، موضعگیری تندی هم نسبت به بنی‌صدر داشتند و هم، نسبت به قطب‌زاده. يك روز، صادق قطب‌زاده از اروپا به نجف آمد. به در منزل دونفر از دوستانش می‌رود، اما آنها را پیدا نمی‌کند. بعد، می‌آید در منزل حاج آقا مصطفی و می‌گوید: حاج آقا هستند؟ جواب می‌دهند: نه! می‌گوید: این ساک

من اینجا باشد، تا حاج آقا بیایند، می‌خواهم ایشان را ببینم!

وقتی حاج آقا مصطفی از درس می‌آیند و ساک را می‌بینند، می‌پرستند: این چیست؟ می‌گویند: مال آقای قطب‌زاده است، آمده شما را ببیند. ایشان، بلافاصله به منزل امام تلفن می‌زنند و به خادم آقا می‌گویند: بیا، کارت دارم! موقعی که خادم آمد، گفتند: این ساک را ببر به همان منزلی که همیشه قطب‌زاده به آنجا می‌رفت؛ ببر، که دیگر اینجا نیاید!

یادم هست، در همین سفر، حاج آقا مصطفی قصد داشتند نامه‌ای برای اروپا بفرستند، و نمی‌خواستند از طریق پست باشد. قطب‌زاده هم، در حال مراجعت به اروپا بود. ایشان نامه را نوشتند و آن را به من دادند و فرمودند: این را بگذار داخل يك پاکت و بده به قطب‌زاده، که به اروپا ببرد. اما نفهمد که نامه، مال من است! حتی به این مقدار هم نمی‌خواستند با او در ارتباط باشند.

و نیز، يك دفعه پدر بنی‌صدر - که روحانی بود - آمده بود نجف و به خانه سیدعلی خلخالی رفته بود. سید علی خلخالی هم، معروف بود که طرفدار شاه است. آن وقت، بعضی از آقایانی که در نجف با امام ارتباط داشتند، از ایشان خواستند که از پدر بنی‌صدر دیدن کند. حاج آقا مصطفی، وقتی از این قضیه با خبر شدند، به شدت با اینها برخورد کردند. و گفتند: خجالت نمی‌کشید! شما می‌خواهید آقای خمینی را ببرید به دیدنش! و اصلاً، حاج آقا مصطفی با

بیت بنی صدر، خیلی مخالف بود!
 يك بار هم، پسر آیت الله میلانی
 - که با فرح ملاقات کرده بود، بعد از
 آن ملاقات - به نجف آمد. خوب،
 برادرش هم در نجف بود. يك روز
 عصر، این دو برادر، به خانه امام
 آمدند که مثلاً با امام ملاقاتی داشته
 باشند. وارد بیرونی منزل شدند و از
 پله ها بالا رفتند که بروند به اندرونی.
 حاج آقا مصطفی توی حیاط نشسته
 بودند، من هم آنجا بودم.
 ناگهان چشمش به آنها افتاد. با

صدای بلند - به طوری که هر دو
 شنیدند - فرمودند: خجالت نمی کشند!
 هنوز آب دهانشان روی دست فرح
 خشک نشده، آمده اند آقای خمینی را
 ببینند! و بلافاصله، خادم آقا را صدا
 زدند، که برو به آقا بگو: این، همان
 پسر آقای میلانی است که با فرح
 ملاقات کرده است، اگر می خواهسد
 نپذیرند، نپذیرند! و اتفاقاً، امام نیز
 نپذیرفتند. بله، حاج آقا مصطفی چنین
 موضعگیریهای تندی نسبت به رژیم
 داشتند... ۲۸.

لی نویشتها :

۱. من ازخ مومنا فکانما آجیاه، سفینه البحار، ج ۲/۶۴۱، تألیف حاج شیخ عباس قمی، چاپ افست.
۲. رك: شهیدای روحانیت، ج ۱/۳۸، گردآوری و تنظیم دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، واحد یادبودها.
۳. شهید هجرت و جهاد، آیت الله حاج سید مصطفی خمینی/۵. نوشته سید حمید روحانی، انتشار بسیج مسجد الرسول.
۴. آرشیو بنیاد تاریخ، اظهارات حجت الاسلام آقای جعفر سبحانی.
۵. رك: شهیدای روحانیت ج ۱/۳۳، سابق.
۶. همان مدرک / ۳۴.
۷. شهید هجرت و جهاد... / ۵، سابق.
۸. مجله «پیام انقلاب»، شماره ۳۴/۹۱، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مصاحبه با آیت الله فاضل لنکرانی.
۹. شهیدای روحانیت ج ۱/۳۴، سابق.
۱۰. آرشیو بنیاد تاریخ، اظهارات حجت الاسلام محتشمی.
۱۱. تحریرات فی الاصول ج ۱/۱۰، نوشته آیت الله حاج سید مصطفی خمینی، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با تصحیح و مقدمه سید محمد سجادی، (مقدمه مصحح).
۱۲. برای آگاهی بیشتر از طرح تفسیری آیت الله شهید مدرس به کتاب «مدرس»، ج ۲، از انتشارات بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی مراجعه نمائید و آن را با کتاب تفسیر القرآن الکریم آیت الله شهید سید مصطفی خمینی مقایسه کنید.
۱۳. پیام انقلاب شماره هفتاد/۴۹، ۱۳۶۱ ش، مصاحبه با حجة الاسلام حاج سید احمد آقا خمینی.
۱۴. در کتاب شهیدای روحانیت ج ۱/۳۴ کتاب البیع مرحوم حاج آقا مصطفی را «ده

جلد، معرفی کرده است، لکن در مصاحبه برادر محترم آن مرحوم سه مجلد، معرفی شده است.

۱۵. اطلاعات راجع به این کتابها از منابع ذیل به دست آمده است: کتابهای تفسیر القرآن الکریم (سه جلدی)، و تحریرات فی الاصول (مقدمه) آیه الله حاج آقا مصطفی که به چاپ رسیده اند، و نیز مجله پیام انقلاب شماره هفتاد / ۴۸، ۴۹، کتابچه شهید هجرت و جهاد / ۶، شهدای روحانیت ج ۳۴/۱ و اظهارات اشخاص مختلف که بنحوی از آنها اطلاع داشته اند.

۱۶. پیام انقلاب شماره ۳۴/۹۱، مصاحبه با آقای فاضل لنکرانی.

۱۷. شهید هجرت و جهاد / ۶/... از حجة الاسلام آقای سید حمید روحانی.

۱۸. پیام انقلاب شماره ۳۴/۴۵، ۳۵.

۱۹. آرشیو بنیاد تاریخ، اظهارات حجت الاسلام آقای گرامی.

۲۰. آرشیو بنیاد تاریخ.

۲۱. شهید هجرت و جهاد / ۸-۱۳، آقای سید حمید روحانی.

۲۲. نهضت امام خمینی ج ۱۹/۲-۴۱۷، سید حمید روحانی، چاپ بنیاد شهید و سازمان

آموزش انقلاب اسلامی.

۲۳. شهید هجرت و جهاد / ۲۲، ۲۳.

۲۴. آرشیو بنیاد تاریخ، متن خاطرات آقای عبدالعلی باقی که با مختصر تصرف نقل

شد.

۲۵. پیام انقلاب، شماره ۳۹/۴۵.

۲۶. پیام انقلاب شماره ۵۱/۷۰.

۲۷. شهدای روحانیت ج ۳۷/۱، سابق.

۲۸. آرشیو بنیاد تاریخ، متن کامل خاطرات حجة الاسلام سید رضا برقی.

